دن‌ژوان در شیکاگو

دیوید آیوز | مسعود خانی |

نمایشنامه‌های آمریکایی (٤)

دن‌ژوان در شیکاگو

دیوید آیوز

دن‌ژوان در شیکاگو

نمایشنامه‌ای در دو پرده

ترجمهٔ مسعود خانی

دن‌ژوان در شیکاگو

نویسنده: دیوید آیوز
مترجم: مسعود خانی
ویراستار و نمونه‌خوان: احسان زیورعالم
برساس نسخهٔ منتشرشدهٔ سال ۲۰۰۴ میلادی
نوبت انتشار: الکترونیک ـ زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی

صفحه‌آرا: استودیو متفه
با تشکر از محمد فتحی

هرگونـه اسـتفاده و بهره‌بـرداری از ایـن اثر(نظیـر سـاخت فیلـم یـا سـریال یـا اجـرای صحنـه، کتـاب صوتـی، نمایشـنامه‌خوانی و...) منـوط بـه اجـازهٔ کتبـی از مترجم اسـت.

Don Juan in Chicago
Playwright: David Ives
Translation: Massoud Khani
Editor: Ehsan Zivaralam
Special Thanks: Mohammad Fathi
February 2023

massoud.kh65@gmail.com
MaKhFi65

یادداشت مترجم

دن‌ژوان در شیکاگو با انبوه لحظات جذاب، چه در موقعیت‌های کمیک، چه در بازی‌های زبانی است. آیوز، قدرتمند در خلق بازی‌های زبانی، با ترکیب فرم دیالوگ شش هجایی شکسپیر و وام‌گیری از واژگان او، حرف‌هایی در دهان شخصت‌ها می‌گذارد که برای خواننده و شنوندهٔ آگاه به این مسائل لذتی دوچندان می‌آفریند. شخصیت‌ها کلامی ریتمیک دارند که پس از مدتی متوجه آن می‌شوند. در متن این دیالوگ‌ها به‌صورت فرم شعری شکسپیر نگاشته شده است تا وجوه پست‌مدرن متن عیان شود. شکل مصرع‌ها اما به زبانی امروزی و گه‌گداری کلماتی است که بعضاً اشتباه هم ادا می‌شود تا منظور دیگری برسانند. در ترجمهٔ این اثر سعی شده است این شکل ریتمیک حفظ شود؛ اما دیالوگ‌ها به شکلی نبود که به صورت شعر ترجمه شوند و حالتی شعرگونه به خود بگیرند. بازیگر و کارگردانی که قصد اجرای این نمایشنامه را داشته باشند، با کمی دقت متوجه خواهند شد که در کدام قسمت‌ها این شکل ریتمیک دیالوگ گفتن شروع شده و کجا به پایان می‌رسد. به عنوان پیشنهاد می‌توان این لحظات را با موسیقی همراه کرد و به مقصود نویسنده نائل شد. پس تا اندازه‌ای مسئولیت را با کارگردان و بازیگر تقسیم کردیم که آنها هم با خلاقیت و طنازی، جلوهٔ دیگری بر متن بیافزایند.

این نمایش‌نامه تقدیم کیسی چایلدز می‌شود

دن‌ژوان در شیکاگو اولین بار مارس ۱۹۹۵ در نیویورک و در پرایمری استیجز(با مدیریت هنری کیسی چایلدز) اجرا شد. کارگردانی این نمایش را رابرت استنتون بر عهده داشت. صحنه‌ها توسط باب فلیپس ساخته شد. طراحی نور توسط دبورا کنستانتین انجام شد. طراحی لباس‌ها از جنیفر فون مایرهاوزر بود. موسیقی و طراحی صدا را دیوید ون تیگم انجام داده است. وسایل صحنه ساخته شده به دست دیردر برنان بود. کارگردانی مبارزه‌ها برعهده بی. اچ. بری بود و مدیر تولید صحنه کریستین کتی بود.

بازیگران به شرح زیر بودند:

دن‌ژوان	سایمون بروکینگ
لپورلو	لری بلاک
مفیستوفلس	پیتر بارتلت
دُنیا (خانم) الویرا	جی. اسمیت-کمرون
سندی	نانسی اوپل
تاد	تی. اسکات کانینگام
مایک	مارک ستلاک
زویی	دینا اسپیبِی

پرده یک

صحنه یک

سویل ۱۵۹۹. در هنگام روشن شدن چراغ‌ها بر تالاری در کاخ دن‌ژوان، صاعقه و رعد و برق: یک در به بیرون، یک در به بقیهٔ کاخ و پنجره‌ای بالا سمت راست است.

دن‌ژوان ـ سی ساله، خوش‌تیپ، یک نیم‌تنهٔ بی‌آستین بی‌آذین سیاه با یقهٔ چین‌دار به تن دارد ـ در حال درهم آمیختن مایعی خونی‌رنگ از دستورالعملی در کتابی قطور و عظیم باستانی است. مخازن شیمیایی حباب‌دار. یک جمجمه. یک پنتاگرام (پنج ضلعی) که روی زمین کشیده شده است. دیواری از کتاب‌ها.

دن‌ژوان Sanguis melanchrys bovis atque caput avis, incipite! Lingua serpentis et folium floris commiscite!

(خون سیاه طلاییِ یک گاو نر و سر پرنده، شروع کنید! بعدش، زبان مار و برگ گل را با هم مخلوط کنید!)

صدای رعد و برق و توفان بلندتر می‌شود.

لپورلو (*خارج از تصویر*) دن‌ژوان! سلام؟ (*لپورلو با سینی غذا وارد می‌شود.*) دن‌ژوان، این پایان دنیا، امروز، بیرون اینجاست!

دن‌ژوان این پایان نیست، لپورلو. این آغازه!

لپورلو اوه، الحق؟ خب، یه ابر بزرگ قرمز فقط خاکستر بیرون می‌پاشید، گوگرد سوزان و مارها.

دن‌ژوان عالیه.

لپورلو و خاکسترها و مارها – اونا فقط روی همین *قصر* فرود اومدن، دن‌ژوان.

دن‌ژوان شرط می‌بندم اونا همین کار رو می‌کنن.

لپورلو بقیهٔ سویل؟ آفتاب درخشان! اینجا؟ خزنده‌هایی رو گرفتیم که دم پنجره‌ها فس‌فس می‌کردن!

دن‌ژوان (*کتاب را کنکاش می‌کند*) «یک لکهٔ گرگ و میش، یک قطره اشک باکره، ساعت شنی را برای پنج دقیقه بگذارید و اجازه دهید آرام بجوشد».

لپورلو سؤال، استاد: این کیمیاگریِ کوچیک اینجا رو تنظیم می‌کرده- هیچ ربطی به بارش نم‌نم خزندگان امروز نداشته...؟

دن‌ژوان دارم شیطان رو فرامی‌خونم.

لپورلو اوه، چه خبره؟ شاهزادهٔ تاریکی سر زده می‌آد؟

دن‌ژوان از اونجا که خاکستر و مارها. (*در هنگام مخلوط شیمی‌آیی مناجات می‌کند*) ایبی یونگ! ونگا ونگا ونگا ونگا!

لپورلو شاهزادهٔ من، این روزها چند ساله می‌شی؟

دن‌ژوان بیست و نه. نه ـ سی، حالا.

لپورلو تولدت مبارک. پس شما سی ساله و ثروتمندید، هنوز هم باکره‌اید.

دن‌ژوان تا جایی که می‌دونم.

لپورلو می آمیگو (دوست من)، جهان رخت‌خواب شماست. چرا بدهی خودت رو به زیست‌شناسی نمی‌دی و یه دوست دختر گیر نمی‌آری.

دن‌ژوان زندگی واسه چنین کارهایی خیلی کوچیکه.

لپورلو نه، زندگی کوتاهه، پس تا وقتی که از دست برمی‌آد غدد تولیدمثل جمع کن!

دن‌ژوان من فقط به روابط نفسانی توجه نمی‌کنم.

لپورلو به دور و برت یه نگاهی بنداز، سینیور؟ (*دن‌ژوان به اطراف نگاه می‌کند.*) نه. منظورم اینه از این اتاق بزن بیرون و بعدش به دور و برت یه نگاهی بنداز- قراره چی ببینی؟ *مردم* – حال و حول ـ همه جا.

دن‌ژوان نه در ملا ءعام ـ؟

لپورلو نه، در ملاء عام نه؛ ولی در ملاءعام پوزخندهای احمقانهٔ چهره‌هاشون نمایون میشن. زن‌ها با چنین درخششی، دیدی‌شون؟ شب و روز، انسان و جانور درگیر این فعالیت عجیب و غریبن. چرا؟

دن‌ژوان حدس می‌زنم معما باشه.

لپورلو چون *فوق‌العاده* است. من بیست و نه ساعت در روز از شما پرستاری می‌کنم، هنوز وقت پیدا می‌کنم که به توت‌فرنگیم خامه بزنم.

دن‌ژوان نمی‌دونم کجاست.

لپورلو تو فروشگاه، پیش آلیسون شیرفروش. وای خدا، آلیسون شیرینِ شیرفروش! شما اینجا نشستی؛ درحالی که چنین الهه‌هایی تو خیابان‌ها راه می‌روند؟ بیدار شید و عطر گردهٔ گل را استشمام کنید! راستی، متوجه جیگر ردیف سوم شدی؟

دن‌ژوان آره. خیلی خوشگله.

لپورلو (*به سمت مخاطبان دست تکان می‌دهد*) چطوری، عسلم!

دن‌ژوان (*به یک زن مخاطب*) بنده بابت نوکرم عذر می‌خواهم سینیورا.

لپورلو بهش نگاه کن، دن، ببینش!

دن‌ژوان بله، بله، خیلی جذابه. ولی همه کارهای مکان‌یابی یه زن و بعدش تعقیبش رو باید بررسی کرد؟

لپورلو چه کاری؟ شما دن‌ژوان دو تنوریو هستی! مجبور نیستید تعقیب کنید! اونا *شما* را پیدا می‌کنن! دُنیا الویرا (ELVEERa) بیست بار در روز این دور و بر می‌پلکه، با ابرو اشاره می‌کنه. ابرو می‌چرخونه، می‌چرخونه.

دن‌ژوان بیشتر زن‌ها فقط دلشون لباس و جواهرات می‌خواد...

لپورلو هی. الان قرن شونزدهمه. زن‌ها هیچ *جایی واسه ابراز* وجود ندارن.

دن‌ژوان ندارن؟

لپورلو نه. اونا به دست حرومزاده‌هایی مثل ما سرکوب می‌شن!

دن‌ژوان پس این یه مسألهٔ اجتماعیه.

لپورلو استاد ارجمند و بزرگوار من، به جنس زن کمک کنید. یه نفر رو واسه ترغیب زن‌ها نشون کنید. از افلاطون بهش بگو، به جای اینکه به من بگی، یکی که به یه ورش باشه. توانایی‌های بالقوه‌اش رو کشف کن. دو بار در شب باهاش بخواب. معاملهٔ عالیه! هم‌زیستی کامل!

دن‌ژوان (*جمجمه را بالا می‌گیرد*) آیا می‌دونی این چیه؟

لپورلو علیل‌ترین کاغذنگه‌دار در سویل.

دن‌ژوان این یه روزی یه مردی مثل تو بوده.

لپورلو شرط می‌بندم، بهتر از من حقوق می‌گرفته. پس قراره چی‌کار کنیم، خودمون رو زنده به گور کنیم؟

دن‌ژوان می‌دونی واقعاً چه چیزهایی تو این دنیا مهمن؟

لپورلو قضیب لیسی؟

دن‌ژوان دانش.

لپورلو شما دمدمی*مزاج*ید. لطفاً، به من ترفیع نمی‌دین؟

دن‌ژوان ترفیع گرفتی.

لپورلو هجده سال پیش.

رعد و برق در بیرون.

دن‌ژوان شن‌ها تمام شدن. باید بری.

لپورلو اوه، حتماً. در مورد دستمزد می‌گم، یهو *لولو*خورخوره سروکله‌اش پیدا می‌شه.

غوغای شوم و همهمهٔ صداهای رازآلود. رعد و برق بیشتر.

دن‌ژوان برو بیرون، لپورلو! برو!

لپورلو و مارها را بکشید!

لپورلو خارج می‌شود. دن‌ژوان در پنتاگرام ایستاده است.

دن‌ژوان In nomine omnium nefariorum imperiorum, coniuro te! Appareat !Mephistophilis

(به به‌نام تمام امپراتوری‌های بی‌دین، من شما را احضار می‌کنم! ظاهر شوید، مفیستوفلس!)

توفان به اوج می‌رسد و در یک هالهٔ دود، مفیستوفلس ظاهر می‌شود. یک رفیق جهان‌وطنی.

دن‌ژوان شما ـ لرد مفیستوفلس... هستید؟

مفیستو با اجازه‌تون، در خدمتگذاری حاضرم.

دن‌ژوان دور شو، شیطان! دور شو! نمی‌تونی در این پنتاگرام مرا لمس کنی!

مفیستو متأسفم. اینجا سویله یا آمستردام؟

دن‌ژوان (به اسپانیایی SehVEEah) سویا.

مفیستو خیال کنم شما منو احضار کردید.

دن‌ژوان ایده همین بود.

مفیستو متشکرم ـ من نمی‌گم خدایا – آزاد شدم. متنفرم از اینکه به در اشتباهی برسم.

دن‌ژوان من قبلاً هرگز شبح احضار نکردم! (مفیستوفلس سرفه می‌کند.) حالت خوبه...؟

مفیستو آسم. (سرفه می‌کند) چه ملالتی. دود می‌تونه این منافذ رو خشن کنه. فقط فقط بی‌مقدمه بگو، وقت محلی اینجا چیه؟

دن‌ژوان می ۱۵۹۹. نه ـ ژوئن.

مفیستو آه هان. صبح؟

دن‌ژوان بعد از ظهر – فکر کنم. می‌توونم چیزی واسه نوشیدن تعارف کنم؟ یه جرعه؟

مفیستو افسوس. چنین لذت‌هایی در *قلمروی* من دسترس‌ناپذیرند.

دن‌ژوان و هنوز آسم داری؟

مفیستو نمی‌تونم توضیحش بدم. *شما را چنین توانی هست؟*

دن‌ژوان علیه پادشاه آسمان قیام کردی.

مفیستو یه داستان بغرنج. (*متوجه جمجمه می‌شود.*) *اییش؟*

دن‌ژوان اوه اون. کاغذنگه‌دار منه. شاید یه مدل خرکیش.

مفیستو صرف‌نظر از نوعِ...

دن‌ژوان غول‌تشن؟

مفیستو ولی باید بهت راستش رو بگم، دن‌ژوان، از شنیدن چنین نمونهٔ تمام‌عیاری شوکه شدم. مردی با هر چیزی از جنس طلا برای توانایی زیاد. مردی که حتی بکارت مادرزادش رو داره؟

دن‌ژوان بله، هنوز هست، دست‌نخورده است.

مفیستو هنوز به بادش ندادی؟ واقعیت داره...من اینجام تا سر روحت چونه بزنم؟

دن‌ژوان اگه سر این نقش نیشخند نمی‌زنی.

مفیستو *آنشانته*. (از دیدار شما خوشحالم)

دن‌ژوان اگه بتونم.

مفیستو در معامله با چنین مردی مفتخرم. برای بندزن‌ها و خیاط‌ها، راننده‌تاکسی‌ها و پادشاهان، مردم روحشون رو بابت احمقانه‌ترین چیزها می‌فروشن. خرده‌ریزها و ریزه‌کاری‌ها —اسم روش می‌گذاری، ازشون درخواستش می‌کنی. این دنیا قراره جهنم بشه نه توی خود جهنم؛ بلکه بابت یه فلاکت. ولی من از خط خارجم. لطفاً منو ببخش. تو کسی هستی که همه چی داره ـ خدا رو شکر کن، چه جوری می‌تونی از من استفاده کنی؟

دن‌ژوان درسته، همان‌طور که می‌گی، چیزهای زیادی دارم.

مفیستو پول نامحدود.

دن‌ژوان یه عالمه گلدون دارم! اما هنوز فاقد یه بُعد تعیین‌کننده‌ام.

مفیستو تنش به کشتن می‌ده؛ ولی بذار حدس بزنم. یه چیز نامرئیه؟

دن‌ژوان آره. بزرگ‌ترین امید همه هست.

مفیستو می‌خوای پاپ بشی.

دن‌ژوان نه.

مفیستو متأسفم. یه عقدهٔ شخصیه. ولی صبر کن، یه لحظه بذار فکر کنم...

دن‌ژوان می‌دونم داری زیرجلکی می‌خندی.

مفیستو مرگ خودم.

دن‌ژوان می‌خوام جاودان بشم. می‌دونم یه خرده زیاده.

مفیستو نه، نه، اصلاً. نه خیلی. ولی علیرغم چیزی که شنیدی، نمی‌تونم تو را به دانته تبدیل کنم یا – اون کله‌خر کیه؟ شکسپیر. ولی لطفاً، پِقِسوِق (استقامت داشته باش.)

دن‌ژوان منظورم اینه دلم می‌خواد واسه همی‌شه زندگی کنم. الان بیست و نه ساله‌امه ـ نه، سی، میان‌سالی در شرف وقوعه و من کار با ارزشی هنوز انجام ندادم. سه دهه و هیچ چیز واسه نشان دادنش ندارم! چرا *نباید* روحم رو الان بفروشم؟

مفیستو منتظر چی هستی.

دن‌ژوان با دقایق نامحدود، می‌تونستم معنای زندگی رو کشف کنم! حقایق ابدی زمان، چیزی که اساس کیهانه! اگه نه با مطالعه، پس ـ

مفیستو با فرآیند اسمُزی (یادگیری ناخودآگاه).

دن‌ژوان می‌تونم تبدیل بشم به یه نام خانوادگی! «دن‌ژوان» می‌تونه مترادف مغز باشه!

مفیستو مگـه اینکـه بقیه اندام واسـت شـهرت دسـت و پا نکنـن... خـب، نمی‌خوام فریبـت بـدم، ولـی فکـر کنم بتونم راسـت و ریسـتش کنـم. منظـورم تو رو ردیـف کنـم. اگرچـه مفتـی نیسـت. بـا هر دسـتی مـی‌دی با همون دسـت هـم پـس می‌گیری.

دن‌ژوان منظورت روح منه؟

مفیستو هزینهٔ سنتی.

دن‌ژوان ولی اینجا جاییه که نقشهٔ من خیلی دغل‌بازانه می‌شه! از من می‌خوای سر روحم قمار کنم و من با کمال میل سرش شرط می‌بندم. اگه تا ابد زندگی کنم، هرگز به دستش نمیاری!

مفیستو (*با سحر و جادو یک نسخهٔ خطی روی پوست آهو تولید می‌کند*) از نظر فنی.

دن‌ژوان یه قرارداده، هنوز هیچی نشده؟

مفیستو این چیزها روال حقوقیه. استاندارد سرودهای مذهبیه.

دن‌ژوان **«توافق‌نامهٔ لعنت‌شدگی.»**

مفیستو می‌دونم به نظر رنج‌افزا می‌آد. فقط تاریخ رو بنویس و جایی‌که می‌گم رو امضا کن...

دن‌ژوان «قربانی»؟

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو سلام، دن‌ژوان! ال دیابلو اصلاً پیداتون نکرد؟

دن‌ژوان در واقع، او درست پشت سرت ایستاده.

لپورلو اوه، دارم می‌لرزم. سلام عرض شد. ممکنه تاریکی لیکور دوست داشته باشد یا یک شامپاین با لیمو؟

دن‌ژوان لپورلو می‌تونی یه وقت دیگه برگردی؟

لپورلو بله البته! این کوفتی چیه دارم تو وزنش حرف می‌زنم...؟

دن‌ژوان شاید بعداً، از اونجا ما خلوت کردیم؟ می‌خواهم کارها رو دست بگیرم...

لپورلو ختم کلام. فهمیدم دربست. (*رو به مخاطب*) این پسره فریب‌خورده! سایکوپته!

(*در آستانهٔ بیرون رفتن است*) آدیوس، مفیستو! بذارید به حال خودم باشم!

لپورلو خارج می‌شود.

دن‌ژوان بابت این اتفاق متأسفم. آدم بدخواهی نیست.

مفیستو *مشکلی نیست*. فهمیدم... خوشمزه هست.

دن‌ژوان ولی گفتی شاید روح منو گرفتی. می‌شه یه راهنمایی بکنی؟

مفیستو توضیحش دشواره ـ

دن‌ژوان این نوشتهٔ کوتاه چیه ؟ «دن‌ژوان باید هر روز، زن متفاوتی را اغوا کند»؟!

مفیستو هر نیمه شب یک نفر، یا میام و می‌برمت.

دن‌ژوان به جهنم؟

مفیستو اوه، مرد! این یه مغلطه است! یه تشریفات! و رابطهٔ جنسی منظم و عالی واسه برای پرداختن به جاودانگی. الدنگ‌هایی که علاقه دارند، متوجهی؟

دن‌ژوان ولی یه زن متفاوت هر روز؟

مفیستو و نه هیچ زنی دو بار. من حیث المجموعه همینه.

دن‌ژوان یه جور چالشه.

مفیستو یه جور بامزه‌اش! تبحر پیدا کن، مثل آب خوردنه.

دن‌ژوان ولی من هیچ‌وقت، گذشته یا حال، کسی رو اغوا نکردم.

مفیستو فقط زانو بزن و دروغ بگو. می‌شنوم حسابی خوشاینده. در ضمن، تو بوکش معنای زندگی میشی. یه سگ تریر می‌شی! دنبال این زن‌ها، به قول کلیشه ـ

دن‌ژوان هرچه پیش آید خوش آید.

مفیستو تاشه(لمس کن). در پی بزرگ‌ترین بازی هستی، دن‌ژوان! کی اهمیت میده تو مجبور شدی *شِقشه لا فَم* (دنبال زنی کنی)؟

دن‌ژوان می‌تونم همی‌شه سر توافق به یه زن پول بدم.

مفیستو بند ۲۲. رابطهٔ جنسی باید آزاد باشه. (*قرارداد را لوله می‌کند*) اما اگه نمی‌خوای امضا کنی، نمی‌تونم مجبورت کنم.

دن‌ژوان نه، نه. بیا انجامش بدیم.

مفیستو یه پیشنهاد سخاوتمندانه‌تر قابل ارائه نیست.

دن‌ژوان باید با خون امضا کنم؟

مفیستو سنت، شوربختانه. یه معماـ مثل آسم من. پس یک عدد انتخاب کن و بیا یه پلاسما بکشیم بیرون.

دن‌ژوان لپورلو چی، مرد اجیر من؟ من به یه همکار احتیاج دارم واسه تروتمیز نگه داشتن چیزها.

مفیستو می تونیم اسم اونم بنویسیم – اونم جاودانه بکن.

دن‌ژوان بدون رضایتش؟

مفیستو فقط یه نوکره.

دن‌ژوان درسته.

مفیستوفلس یک خار (جوجه تیغی) در انگشت دن‌ژوان می‌کند، خون می‌آید و قلم‌پر را به او می‌دهد تا در آن فرو کند.

مفیستو امضا کن و مهمون من باش.

دن‌ژوان (*امضا می‌کند*) فینیتو! کُنسوماتوم اِ! (تمام و کمال)

مفیستو تبریک می‌گم! آفرین!

دن‌ژوان پس ابدیت کی شروع می‌شه؟

مفیستو اوه شروع شده، قمارباز متافیزیکی من. الان مثل یه مگس در کهربا ثابت شدی.

دن‌ژوان هیچ تغییری رو احساس نمی‌کنم.

مفیستو هرگز نمی‌کنی. هرگز پیر نمی‌شی. در حالی‌که جهان خیلی سریع حرکت می‌کنه.

دن‌ژوان نمی‌دونم چطور ازت تشکر کنم.

مفیستو اوه، نمی‌خواد از من تشکر کنی. فقط منو استاد صدا کن (*یک رعد و برق. «ای هادس، پادشاه من! بفرما! مفیستوفلس را تحویل بگیر!»*): Recipe, O Tantare, tuum regem! Accipe Mephistophelem!

مفیستوفلس ناپدید می شود. توفان فروکش می‌کند.

دن‌ژوان پس من نامیرام. قراره واسه همی‌شه زندگی کنم! حالا چی؟ *لپورلو*!

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو ارباب من؟ دیدار شما با «شیطان» چطور بود؟

دن‌ژوان فوق‌العاده.

لپورلو یه چیزی داره اینجا می‌سوزه...؟

دن‌ژوان لپورلو، باید یه زن پیدا کنم.

لپورلو خُب، زمانش فرا رسیده! تبریک می‌گم! (*دست دن‌ژوان را می‌بوسد*) اوه، این راست کردنه؟ ببخشید امر کردین.

دن‌ژوان نیمه شب امشب یه زن و فردا یه زن دیگه.

لپورلو وای. واقعاً دنبالش میری، آها. خب شما باید از اون حشریت مرگبار تا حالا مرده باشی.

دن‌ژوان اما فقط همینه! من از هیچ چیز نمی‌میرم و تو هم! **ها ها ها ها**! ما... از **هیچ چیز**... نمی‌میریم!

لپورلو شاهزاده من، به نظر مجنون شدید.

دن‌ژوان خوب چرا که نه؟ **ما دیگه نمی میریم!**

لپورلو آه – هان. خب، ما یه عسل واقعی واستون پیدا می‌کنیم.

دن‌ژوان نیازی نیست عسل باشه. تا جایی‌که ممکنه، حدود سه دقیقه بهش فرصت میدم.

لپورلو ببخشید. این اولین بارتونه. دوست ندارید یک تجربهٔ خوشگل داشته باشید؟ یا می‌خواید به یه قوزی یه‌چشم بی‌دندون بسنده کنید.

دن‌ژوان بله. خوبه. هر چیزی.

لپورلو چند لحظه به من اجازه بدین ببینیم چی می‌تونم جور کنم. (زنگ در گوتیک) اما گوش فرابدین. یک مراجعه‌کننده؟

دن‌ژوان نمی‌تونم کسی را ببینم تا وقتی زنی نداشته باشم.

لپورلو (*از پنجره نگاه می‌کند*) ولی این فرستادهٔ بهشته! دنیا الویرا است، مدهون و معطر. نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

دن‌ژوان بذار بیاد تو. ولی لپورلو؟

لپورلو بله، محبوب من؟

دن‌ژوان چی بگم؟

لپورلو آه، احساسات معمول همیشگی. چقدر خوشگل شده، چقدر به خاطرش از خود بی‌خود میشی، شب بیدار می‌مونی و از عشقش می‌سوزی...

دن‌ژوان بهتره اینا رو بنویسم. (*کف دستش را خط‌خطی می‌کند*) «زیبا. از خود بی‌خود شدن. بیدار موندن...»

لپورلو سوختن.

دن‌ژوان «سوختن از عشقش...»

لپورلو اون یه الهه است.

دن‌ژوان «الهه...»

لپورلو زده به سرتون.

دن‌ژوان «سرتون...»

لپورلو اونو خط بزن. انگشتتون رو بریدید؟

دن‌ژوان بله، می‌خواستم در موردش حرف بزنم...

لپورلو زن‌ها دلشون می‌خواد مثل همین چیزها، مثل قناری و پیشی صداشون بزنن.

دن‌ژوان «قناری. پیشی...»

لپورلو به فروشگاه حیوانات خانگی فکر کنید.

دن‌ژوان «فروشگاه حیوانات خانگی...»

زنگ درِ گوتیک.

لپورلو قرا نیست تا ابد منتظر بمونه.

دن‌ژوان به هر حال، لپورلو. تو هم الان نامیرایی.

لپورلو اوه، عالیه. ببخشید؟

دن‌ژوان قراره تا ابد زندگی کنی. مثل من.

لپورلو الحق و الانصاف؟

دن‌ژوان من معامله کردم که به ما زندگی ابدی داده بشه.

لپورلو آه ها. زندگی ابدی شامل ترفیع می‌شه؟

دن‌ژوان بهتره بذاری دنیا الویرا بیاد تو.

لپورلو صبر کنید، صبر کنید، صبر کنید. شما معامله کردید.

دن‌ژوان ما تا ابد زندگی می‌کنیم. (*خنجری می‌گیرد و به سینهٔ لپورلو می‌زند*) می‌بینی؟ تا وقتی من خوش‌شانس باشم، هیچی نمی‌تونه ما رو بکشه.

لپورلو جالبه. سؤال دوم. حالا می‌تونی متوقفش کنی. چه «شانسی» باید به این ربط پیدا کنه؟ من احساس می‌کنم این خیلی مهمه، پس بهم کمک کنید.

دن‌ژوان من باید هر روز با یه زن بخوابم.

لپورلو یا؟ منظورتان گوگرد و بریمستونه؟ دباغی غایی؟ من یه جورایی تو این معامله نقش داشتم؟

دن‌ژوان من به جات امضا کردم.

لپورلو اوه *خوبه*. پس منو تو یه قرارداد با شیطان قرار دادید که شما، کسی‌که هرگز حتی یه گوسفند رو تو کل زندگی سیاه‌بختش اغوا نکرده، حالا باید یه زن رو هر روز نرم کنه؟ **شما ابله لعنتی! شما احمقید!**

دن‌ژوان خودت رو ببین.

لپورلو می‌خواید چیکار کنید؟ منو بکشید؟

دن‌ژوان نمی‌تونم.

لپورلو و شما هرگز فکر نکردید، «*واو*، لپورلو شاید یه مقداری خرج داشته باشه»؟

دن‌ژوان تو فقط یه نوکری.

لپورلو پس چرا صبر می‌کنید؟ همین الان سر یه باربی منو طاق بزن! من اونجایی بودم که شیطون داشت پرنده رو سنگ می‌زد. (باد در *غبغب*) به دادم برسید، خدایا، به دادم برس، به دادم برس!

دن‌ژوان فکر نمی‌کنم بتونه.

لپورلو پس الویرا باید *تو مودش باشه*؟ یا اومده، یا پادشاهی می‌آد؟

دن‌ژوان حداقل تا فردا.

لپورلو چرا بهش نمی‌گی، «اوه به هرحال. اگه با من نخوابی، تا ابد می‌رم جهنم.» این *رمانه*. ببین اگه به هدف زدی.

دن‌ژوان فکر می‌کنی حرفم رو باور می‌کنه؟

لپورلو بله، همه چیز به ملاعبت بستگی داره.

دن‌ژوان «ملاعبت»...؟

لپورلو اجازه می‌دم بیاد تو.

لپورلو خارج می‌شود.

دن‌ژوان (*کف دستش را چک می‌کند*) «زیبا. از خود بی‌خود. الههٔ سوزاننده.» الههٔ سوزاننده؟

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو دنیا الویرا! و خدا به همهٔ ما برکت دهد! همه!

دنیا الویرا به داخل می‌آید، با بادبزن و لپورلو خارج می‌شود.

دن‌ژوان دنیا الویرا.

الویرا دن‌ژوان! خدا را شکر در امانی! تو و غلامت.

دن‌ژوان چرا نباید ایمن باشم؟

الویرا خب، مارها روی قلعه‌تان سقوط می‌کنن.

دن‌ژوان آه، اون. متأسفم اگر شما رو ترسوندن.

الویرا فکر کردم شاید سری به شما بزنم و نجات‌تون بدم. عذر فراوان که این‌جوری سرزده اومدم، بی‌خبر و بی‌همراه.

دن‌ژوان نه، خواهش می‌کنم.

الویرا لَلِهٔ گیس‌سفیدم رو فرستادم به سفر راونا تا ادکلن بخره.

دن‌ژوان خوبه.

الویرا منظورم اینه ما کاملاً کاملاً *تنها* هستیم.

دن‌ژوان کاملاً درک می‌کنم.

الویرا می‌دونین شاید دست منو ببوسید. (*دستش را دراز می‌کند. دن آن را می‌بوسد. او را به زانو زدن مجبور می‌کند.*) اوه نه، لطفاً زانو نزنین.

دن‌ژوان (*برمی‌خیزد*) خیلی خُب.

الویرا (*او را مجبور می‌کند به عقب برود*) ولی می‌دونم چه احساسی داری.

دن‌ژوان ببخشید؟

الویرا هوس محو می‌شه، جوری که باید برونیمش. وقتی تحت کنترل میل هستیم ـ چیه؟

دن‌ژوان ترس؟

الویرا می‌دونم که می‌فهمین.

دن‌ژوان خیال نکنم بفهمم...

الویرا پس شما هم احساسش می‌کنین؟

دن‌ژوان حس چی؟

شروع به برخاستن می‌کند؛ اما دنیا او را مجبور به عقب‌نشینی می‌کند.

الویرا حالا نه. بی‌حرکت باشین. فقط بذار سیراب بشم. بعدش رفتم، جیووانی من.

دن‌ژوان ولی...

الویرا سوئن‌گالیِ من. (شخصی که تأثیر کنترل‌کننده یا مسحورانه‌ای بر شخص دیگر اعمال می‌کند، خصوصاً برای یک هدف شوم.)

دن‌ژوان امیدوار بودم بمونی.

الویرا نه، واقعاً، باید برم. از صمیم قلبم قبلاً هم دست به گناه زدم. اینجا اومدم و احتیاط رو به باد دادم.

دن‌ژوان خیال نکنم من...

الویرا اوه منجی من! می‌دونم این یه رفتار عجیب و غریب از زنیه که به‌سختی می شنا سین .

دن‌ژوان ما یه بار دیگه هم با هم حرف زدیم.

الویرا قلبم خیلی پر بود تا بتوانم منظورم رو بگم.

دن‌ژوان فکر می‌کنم در نزدیکی توالت عمومی شهر بود.

الویرا یادتون هست! آه من غش کردم! تو آتیش بودم!

دن‌ژوان به خاطر بو؟

الویرا به‌خاطر *میل*. می‌دونم در برابر هوستون گارد دارین. اوه فرشتهٔ من، شما خیلی بهتر از منید! روحتون مثل والاترین میوه روی بلندترین شاخه هست.

دن‌ژوان حالا می‌شه بلند شم؟

الویرا غیرقابل‌دسترس. غیرقابل‌استیضاح. می‌تونم واضح‌ترش کنم؟ دن‌ژوان؟

دن‌ژوان بله، دنیا الویرا؟

الویرا خودم رو بریزم بیرون با اینکه حرف زیادی واسه گفتن ندارین.

دن‌ژوان متأسفم. حدس می‌زنم من تازه... (*اتفاقی به دست خودش نگاه می‌کند*) «از خود بی‌خود شدم.»

الویرا از خود بی‌خود شدید؟ آره، از-؟

دن‌ژوان (*دستش را چک می‌کند*) زیبایی شما؟

الویرا Continuez (ادامه بدین).

دن‌ژوان (*از روی دستش می‌خواند*) بی‌رمق دراز می‌کشم... همه شب... به خاطر تو سگ‌مست می‌شم.

الویرا «بی‌رمق» و «سگ‌مست»؟

دن‌ژوان یا هشدار بده و بدرخش.

الویرا امکان‌پذیره.

دن‌ژوان خودنمایی می‌کنی و می‌لولی؟

الویرا (*کف دست دن‌ژوان را به خاطر او بررسی می‌کند*) اوه. «سوزاننده.»

دن‌ژوان بله، به خاطر تو می‌سوزم.

الویرا نمی‌سوزی.

دن‌ژوان می‌سوزم. (*دستش را چک می‌کند*) «آشغاله گوزاننده من» یا «قمپزانه.»

الویرا (*دست را چک می‌کند*) همونیه که به نظر می‌آد.

دن‌ژوان بدون نظم و ترتیب.

الویرا بیشترش روی مچ دست نوشته شده؟

دن‌ژوان مادرزادیه.

الویرا ایرادی نداره. جان کلام رو گرفتم. (*او را در آغوش می‌کشد*) آه محبوبکم. خواب دیدم اینجوری می‌شه!

دن‌ژوان دیدی؟

الویرا چه سعادت مطلقی! ولی شاید وقتش رسیده است که... یک...؟

دن‌ژوان بوسه؟

الویرا آدونیس من! (جوانی مورد علاقهٔ آفرودیت که در هنگام شکار توسط گراز وحشی کشته می‌شود و برای بخشی از سال هادس او را به وی بازمی‌گرداند. یک جوان بسیار خوش‌تیپ)

آنها با ورود لپورلو یکدیگر را می‌بوسند.

لپورلو سلام، دخترها و پسرها! این فقط منم، پرولتریای فروتن، در حال هوا دادن این تشک قدیمی درست اینجا. (*او تختی را از دیوار باز می‌کند.*) حالا چطوریه که واسه یه بخش خوشایند تیک بزنیم؟ (*رو به تماشاگران*) شماها چی فک می‌کنین؟انقباض آنچه شما انجام می‌دهید(چیکار می‌کنی)، فولکز؟سر شلنگش گیر می‌کنه؟ (*به دن‌ژوان و الویرا*) ادامه بدین، بچه‌ها! *مازلتوف*! (Mazel tov یا mazal tov عبارتی یهودی است که برای ابراز تبریک به مناسبت یا واقعه‌ای شاد و قابل توجه به کار می‌رود.)

لپورلو پشت تخت پنهان می‌شود و مشاهده می‌کند.

الویرا خُب دن‌ژوان، حالا تو مال منی...

دن‌ژوان ببخشید، وقت داری؟

الویرا ببخشید متوجه نشدم؟

دن‌ژوان ساعت داری؟

الویرا واقعاً، دن‌ژوان.

دن‌ژوان از این تیک‌های شخصی خبر نداری.

الویرا یه خرده غیرمعموله، ولی ـ (*ساعت را چک می‌کند*) – یه ربع به شیش.

دن‌ژوان خوبه، دیر نمی‌کنیم.

الویرا داری قرار ملاقات می‌ذاری یا قرار عاشقانه؟

لپورلو عاشقانه باشه! برو تو کارش!

دن‌ژوان در واقع – جواب من اینه؟ مطمئن نیستم بعدش چی می‌شه.

الویرا حالا که من و تو حرف زدیم...

دن‌ژوان دوست داری دراز بکشی؟

الویرا پسر عشق‌باز! داری بهم نخ می‌دی.

دن‌ژوان متأسفم. یه خرده خنگولم.

الویرا هر نخ قدیمی کار می‌کنه.

دن‌ژوان (*معطل*) یه جمجمه دارم.

الویرا چقدر مهربون.

دن‌ژوان بد موقع هست؟

الویرا نه اگه این جمجمهٔ *تو باشه*، بَبوی من. (*جمجمه را پس می‌اندازد*) یه اسباب بازی یا خرده ریزه‌ـ هر چیز دم‌دستی. بعضی گول‌زنک‌های خانوادگی. یه *حلقه*... شاید

یه نگین واسه نگه داشتن من.

دن‌ژوان گوش کن، اگه چیزی بهت دادم ـ با من می‌خوابی؟

الویرا ببخشید متوجه نشدم، جناب؟!

دن‌ژوان گاف دادم؟

لپورلو احمق.

الویرا اوه، من واقعاً باید بخندم! من اومدم در خونهٔ تو تا عین آدم‌های حقیر باهام رفتار بشه...

دن‌ژوان فاحشه؟

لپورلو باید همین رو می‌گفتی.

الویرا خیره‌سر! هیولا! کرم!

دن‌ژوان فکر کردم نمی‌تونی به این اصطلاح فکر کنی!

الویرا اوه، می‌دونم. حالا مشکل از منه.

دن‌ژوان خب، نیست؟

لپورلو برو جلو. بهش توهین کن.

دن‌ژوان این چیزی نیست که واسه‌اش اینجا اومدی؟ زنا؟

الویرا ما ازدواج نکردیم، نمی‌تونیم مرتکب زنا بشیم!

دن‌ژوان با من سر هیچ و پوچ بحث نکن!

الویرا یه ناممکنه، دستور لازم‌الاجرایی که بهت دادن!

دن‌ژوان سوفیست!

الویرا دانشجوی سال دوم!

دن‌ژوان وسوسه‌انگیز!

الویرا سنده!

دن‌ژوان حالا می‌بینم! اومدی اینجا منو اغوا کنی! به خدا قسم زن‌ها واسه آزمایش کردن من روی مستقر شدن.

لپورلو اوه خدا، آزبست کجاست؟

دن‌ژوان از اقدامات خودت دفاع می‌کنی؟

الویرا اگر بهم اجازه بدی دفاع می‌کنم.

لپورلو بیلزِباب (شیطان)؟ بیا و منو بگیر!

دن‌ژوان خودت رو تبرئه کن. می‌تونی، اعتماد می‌کنم.

الویرا درسته، شاید من با شهوت توی قلبم اینجا اومدم...

دن‌ژوان **ها!**

الویرا ولی عشق هم تو قلبم بود. عشق قسمت عمده‌اش بود. عشق، دن‌ژوان، بزرگ‌ترینِ هنرها، همونی که خدا، بینای مطلق، به ما داده: مهارت غیرساختارمند گرامی‌داشت یه بشر دیگه. چون من از روز اولی که تو مراسم عشای ربانی تو سویل دیدمت، عاشقت شدم. با امید عاشق شدم، همه‌اش همینه. وقتی چیزی به نظر درست از آب درنمی‌اومد، کارها رو خودم به دست می‌گرفتم. اوه خیلی خوب می‌دونم نمی‌فهمی. متأسفم، دن‌ژوان. خداحافظ.

دن‌ژوان الویرا، اگر با من نخوابی، می‌میرم!

الویرا در آستانه در می‌آیستد.

الویرا بخشش؟

دن‌ژوان برای تمام ابدیت توی گودال آتشین می‌سوزم.

الویرا واقعاً؟

لپورلو فکر می‌کنم شاید زده باشی به خال!

دن‌ژوان من تو یه زندان ابدی مهجور می‌مونم. با گذشت سال‌ها و سال‌ها، هلاک می‌شم- (*دست خود را بررسی می‌کند*) – کبوتر من. نوکر من هم.

الویرا نمی‌دونم قصدت از این کارها چیه.

دن‌ژوان می‌دونی چقدر عزیز دلمی.

الویرا واقعاً نه. بهم بگو.

دن‌ژوان چطوری می‌تونی بهم شک کنی؟

الویرا *جزئیات* را بهم بگو. چی شد عزیز دلت شدم؟

دن‌ژوان خُب...

لپورلو چشم‌هاش رو ستایش کن!

دن‌ژوان پشمات.

الویرا *پشمام*؟

دن‌ژوان منظورم اینه– چشم‌هات.

الویرا چیزی که بهم گفتن مقدسه.

دن‌ژوان و بعدش تو...

لپورلو مو.

دن‌ژوان موهات، که...

الویرا درجه یکه.

لپورلو لب‌هات.

دن‌ژوان کپل‌هات. سینه‌بندت. الویرا، تو یه الههٔ مطلقی!

لپورلو چه رنجی می‌بری.

دن‌ژوان چه رنجی می‌کشم.

لپورلو عاشقشی!

دن‌ژوان عاشقتم!

الویرا عاشق کی هستی؟

دن‌ژوان یکی دیگه- (*دست خود را چک می‌کند*) فروشگاه حیوانات خانگی من – ولی تو؟ نمی‌دونستم چه جوری بهت بگم. ولی حالا دارم استشمامت می‌کنم ـ منظورم عطر توئه– و تو رو خیلی نزدیک احساس می‌کنم...

الویرا لب‌کلام.

دن‌ژوان نمی‌دونم چی کار باید بکنم!

الویرا پس بیا با هم صادق باشیم. سرنوشت ما عاشق شدنه، گنج من، نباید از نهایت کام‌جویی، لذت ببریم، اگه قلب همسان هست و خون جوشان؟

دن‌ژوان من نسبتاً کنجکاو شدم...

الویرا ادغام خویشتن به اصرار جسم، عجلهٔ مطلق، درهم گیرافتادن صمیمانه؟

دن‌ژوان بلی! بلی! بلی!

الویرا و اگه از کلمات استفاده کنی، فقط یه هجا واسه تو موجوده، عزیزم.

دن‌ژوان منظورت...؟

لپورلو تختخواب!

دن‌ژوان تختخواب؟

الویرا تختخواب.

دن‌ژوان و الویرا به تختخواب می‌روند.

لپورلو (*رو به تماشاگران، پرده‌های تخت را می‌کشد*) خوبه، کافیه! من رو عفو کنید وقتی این صحنهٔ لطیف را بردم به نهان. اینجا چندتا فضول تئاتری داریم، این بروبچی که بلیت صندلی‌های ردیف اول را واسه چشم‌انداز فضایی خانم‌ها می‌خرن. دارم *با تو* حرف می‌زنم، مریض. بگذریم- خیلی زیاد واسه قهرمان روشن‌فکر ما. جماع، یک، حقیقت ابدی، ابدا... من بهش می‌گم هلو؛ ولی الان دست نگه‌دارید... ثابت...

دن‌ژوان (*ارگاسم، پشت‌پرده*) ونی (آمدم)! ویدی (دیدم)! **ویچی** (برنده شدم)! (اشاره به نقل‌قول سزار)

لپورلو انگار کارشون تموم شد. دن هم حالا تموم شد...؟

دن از روی تخت ظاهر می‌شود، آشفته و چهار دست و پا.

دن‌ژوان پس سکس این بود. خب، خب.

لپورلو و ژیگولوی پیروزِ من، حکم چیه؟

دن‌ژوان (*دوباره برای شروع به سوی تختخواب*) از نظر علمی؟ فکر می‌کنم ارزش یک ثانیه تلاش رو داره.

لپورلو صبر کن، وایسا! نمی‌تونی، یادت رفته؟ اون از لیست خارج شده.

دن‌ژوان ولی لپورلو، وقتی بغلش کردم، قلبم داشت بالا و پایین می‌پرید. احساس توصیف‌ناپذیری بود!

لپورلو مسأله همینه، سابق‌های شما امکان‌پذیر نیستن.

الویرا *(از تخت)* دن‌ژوان؟

لپورلو من رفتم.

لپورلو خارج می‌شود.

الویرا دن‌ژوان؟ سلام؟ *(از تخت به بیرون نگاه می‌کند)* عشقم اونجایی، کجا رفتی؟

دن‌ژوان متأسفم. بیش‌تر از این در کار نیست؟

الویرا بیش‌تر؟

دن‌ژوان قدری فکر کردم که کارمون تموم شده.

الویرا به یک معنا بله. من باختم. تو بردی.

دن‌ژوان شگفت‌آوره که چه وقت کمی گرفت؛ ولی قرار بود برگردم پیش-

الویرا -کتاب؟ *(محکم آن را می‌بندد)* آقا، چطور جرات کردی!

دن‌ژوان ناراحت به نظر می‌آی.

الویرا بدنم رو برهنه کردم و این چیزیه که گیرم می‌آد؟ به عشقت تعهدی نداشتی؟ به من نخ ندادی؟

دن‌ژوان مشکل همینه – قمری من –من قبلاً نامزد کردم.

الویرا منظورت اینه پای یه زن دیگه وسطه؟

دن‌ژوان این فکر بی‌حرمتیه.

الویرا مرد نیستی؟

دن‌ژوان توضیح دادنش سخته.

الویرا اوه خواهش می‌کنم. حالا که روی کاناپهٔ تو تعمید شدیم.

دن‌ژوان بلند و کوتاه –

الویرا کوتاهش رو داشتم. فقط به من یه بلندش رو بده. آخ!

دن‌ژوان دیگه نمی‌تونیم دوباره انجامش بدیم. می‌دونی، این تعهد رو دارم...

الویرا اوه. «تعهد». این خوبه.

دن‌ژوان که اگر می‌تونستم، می‌زدم زیرش.

الویرا یه چیز جدید بهم بگو، دن جوو-آن.

دن‌ژوان الویرا، در امورات قلب، تجربهٔ تو خیلی متنوعه.

الویرا تا الان که با توئم، هیچی نداشتم. پس ما خیلی متأهلیم.

دن‌ژوان افسوس، الویرا، هرگز نمی‌تونم متأهل باشم.

الویرا هیچ‌وقت؟ این حرف توئه؟

دن‌ژوان من گفتم که. باید جدا بشیم.

الویرا من قلبم رو به تو دادم و حالا تو شکستیش. همهٔ این سال‌ها دن‌ژوان بزرگ وجود داشت. نجیب. بخشنده. یه شرط اساسی! هیچ‌چی برای من عزیزتر از تو نبود.

دن‌ژوان منو ببخش، بانو، اگه در توانت بود. آدیو(خداخافظ).

دن‌ژوان دست او را می‌بوسد و خارج می‌شود.

الویرا فریب‌خورده و رهاشده! خوارشده و لکه‌دارشده! و این منم، دنیا ماریا الویرا دفلورس، فروکاسته به اشک‌های مبتذل، یه گروه همسرایان هق‌هق‌کن؟ خوارشده از این دست‌وپاچلفتی، این گاو نر، کی کلید را می‌چرخونه و بعدش جعبه را دور می‌اندازه؟ نه! همان‌طور که خدا شاهد منه، با همین دست، تا اون مرد را نداشته باشم، آروم نمی‌گیرم! گوش کن، ای ستاره‌ها! بشنو چی می‌گم!

در یک هالهٔ دود، مفیستوفلس ظاهر می‌شود.

مفیستو عصر بخیر. (*سرفه می‌کند*) شاید بتوانم بهتون کمک کنم.

الویرا شما کی باشید؟ روح؟ از کدوم منطقه؟ بهم نگو. اسمتون...؟

مفیستو لژیون. درسته. اما مهم‌تر از اون، دن‌ژوان...

الویرا اسمش رو نبر، لطفاً، ادامه نده. آره؟ آره؟ دن‌ژوان؟

مفیستو دارم اشک می‌بینم؟

الویرا بیست سال به خاطرش سوختم.

مفیستو خُب این ضرب‌المثل رو می‌دونید: این آتش نیست، بلکه صدمهٔ آب است.

او به طور جادویی دستمالی تولید می‌کند.

الویرا اوه، گرفتن او پیش از زنگ ساعت من!

مفیستو شاید زمان زیادی طول بکشه.

الویرا واسه داشتن فقط یک‌بار دیگهٔ اون.

مفیستو (*به طرز جادویی یک کاغذ پوست آهو تولید می‌کند*) چرا به پاراگراف شمارهٔ چهار یه نگاه نمی‌اندازید.

الویرا (*می‌خواند*) «دنیا الویرا...»

مفیستو «هرگز نمی‌میرد...»

الویرا «تا او و دن‌ژوان...»

مفیستو «برای بار دوم با هم دراز بکشند.» اگه می‌خواید فرصتی واسه اون پیدا کنید ...

الویرا فرصتی برای رقص برای انتقام از اون. لجن. تا خردش کنم زیر پاشنه‌ام!

مفیستو عزیزم، راه‌حل، عالیه. (*قلم‌پری را تولید می‌کند*) بیایید معامله کنیم.

خاموشی.

صحنه دو

شیکاگو. زمان حال. شب. آپارتمان دن. بسیار شبیه به سویل است، با درهایی به بقیهٔ آپارتمان و بیرون. ساعت شنی روی یک تاقچه است. جمجمه یک زیرسیگاری است. یک کاناپهٔ نخ‌نما در مرکز. دیواری از کتاب‌ها با جلد سیاه. در به بیرون باز می‌شود. دن با لباس رنگ‌ورو رفته و عیاشانه و عینک‌آفتابی، به همراه سندی، چهل ساله، یک مدیر شرکت وارد می‌شود.

دن‌ژوان خُب، اینم قصر من. دقیقاً یه قلعه تو اسپانیا نیست.

سندی نه، من به این قلعهٔ تو اسپانیا نمی‌گم. شاید یه زباله تو جنوب شیکاگو. (*یک شورت برمی‌دارد*) مال شماست؟

دن‌ژوان آه، کهنه و گردوغبارگرفته! متشکرم. پس پاهاتون رو بالا بگیرید. یا پایین. یا هر زاویه‌ای که ترجیح می‌دین.

سندی واسه اینجا چقدر می‌دین؟

دن‌ژوان هشتاد دلار در ماه.

سندی شوخی می‌کنی. کی مهاجرت کردی؟

دن‌ژوان چهل و سه سال پیش.

سندی اوه. شوخ‌طبعی. من اینو دوست دارم (*دن به سوی او حرکت می‌کند. جلوی دن را می‌گیرد.*) یه ثانیه، دیک.

دن‌ژوان دن هستم، در حقیقت.

سندی باید بهت بگم، من این کارو هر روز انجام نمی‌دم.

دن‌ژوان منظورت ملاقات از آپارتمان یه جنتلمن واسه یه پذیرایی مختصره؟

سندی نه، منظورم اینه یه غریبه رو واسه گاییدن مهارنشده انتخاب کنی.

دن‌ژوان خُب، من اینجام. غریبهٔ کامل. بیا مهارناشده بشیم.

سندی چراغ پیام‌گیرت چشمک می‌زنه.

دن‌ژوان یک دکمه روی دستگاه تلفن می‌زند.

صدای زن در پیام‌گیرتلفن *این قرار تو از شب گذشته است، مردیکهٔ خون‌آشام! خون زن‌ها رو می‌مکی و بعدش بدن بی‌جون اونا رو دور می‌اندازی ـ*

دن‌ژوان (آن را *خاموش می‌کند*) حدس می‌زنم شماره اشتباهی باشه. با یه شراب چطوری، وِندی؟

سندی ببخشید؟

دن‌ژوان یه نوشیدنی؟ یه نوشیدنی خنک‌کننده؟ مشکلی پیش اومده... وندی؟

سندی سندی.

دن‌ژوان معذرت. اون میخونه صداش خیلی بلند بود.

سندی اوه؟ منظورت اینه چون دوست‌پسرم داد می‌زد؟

دن‌ژوان دوست‌پسرت بود؟

سندی حرف *اونو* با من پیش نکش. نذار شروع کنم دربارهٔ تاد موش‌صفت حرف بزنم. تاد مفت‌خور.

دن‌ژوان می‌تونم یه شراب تسکین‌دهنده بهت پیشنهاد کنم؟

سندی شراب قرمز، بدون سولفیت.

دن‌ژوان چپکی؟

لپورلو با جامهٔ ژندهٔ باستانی وارد می‌شود.

لپورلو چیه. چیه.

دن‌ژوان *وینو روسّو پِر دوئه.* (شراب قرمز برای دو نفر – به ایتالیایی)

لپورلو *اینستاماتیکو سینیوره.* (فی‌الفور آقا – به ایتالیایی)

دن‌ژوان خدمت‌کار من، چپکی.

سندی آه ـ هان.

لپورلو *شارمانتیسیمو.* (بسیار جذاب – به ایتالیایی)

دن‌ژوان می‌شه منو ببخشی، وندی؟

سندی سندی.

دن‌ژوان سندی. ـ خبر بد، لپورلو.

لپورلو بگو.

دن‌ژوان فی کور موی کینوم ایم شاب دای دومش.

لپورلو اوداریا دور ایمو رود ایچه کوفتی حرف می‌زنی؟

دن‌ژوان فکر می‌کنم امشب الویرا رو دیدم.

لپورلو دستم به دامنت، خدایا، دستم به دامنت، دستم به دامنت!

دن‌ژوان تو میخونه، با لباس مبدل پیش‌خدمت کوکتل.

لپورلو ولی اونو گم کردیم. تو مکزیکوسیتی، سال ۴۹.

دن‌ژوان ما اونو تو سیدنی سال ۳۸ گم کردیم، کلکته تو سال ۲۲.

لپورلو آپارتمان رو بررسی می‌کنم، ببینم زورکی اومده تو.

لپورلو نوشیدنی را به او تحویل می‌دهد و خارج می‌شود.

دن‌ژوان پس، زیبای تازه‌یافتهٔ من... چیزی شده؟

سندی اگه من اینجا نبودم، تو و «ساقیت» همدیگه رو، رو این فرش کهنه نوازش نمی‌کردین، حالا می‌خوای؟

دن‌ژوان نه، نه، به چپکی اجازه دادم خودش رو نوازش کنه. در خلوت البته. می‌دونی ساعت چنده؟

سندی اینجا دقیقا رو مچت یه ساعت داری.

دن‌ژوان همی‌شه این ترس آزاردهنده رو دارم که روی من متوقف بشه.

سندی و یه ساعت اون بالا روی دیوار.

دن‌ژوان می‌تونه کند بشه.

سندی تراپی شاید سرعتش رو زیاد کنه. هشت و بیست و دو.

دن‌ژوان عالیه.

سندی قرار ملاقات داری؟

دن‌ژوان نه نه نه، امشب همهٔ من مال توئه. و بالعکس. امیدوارم.

دن به دنبال او می‌رود، سندی او را دفع می‌کند.

سندی قوانین زمین. تو «درگیر» چیزی نیستی، هستی؟ سنجاق‌های نوک سینه، زنجیر گردن، قفل‌های سر آلت، بات پلاگز، دوش‌های طلایی (ادرار مخفیانه روی کسی برای لذت جنسی)، بی اند دی، اس اند ام، هر نوع انحراف مخفف دیگه؟

دن‌ژوان تنها گرایش من جماع هست.

سندی خُب از بستن دیلدو امتناع می‌کنم.

دن‌ژوان قبوله.

سندی دو بار واسه کل زندگی کفایت می‌کنه.

صدای در زدن می‌آید.

دن‌ژوان یه لحظه منو ببخش؟

او در را به روی مایک باز می‌کند، بیست و سه ساله.

مایک دن. سلام. مایک، از نُه اِی ـ؟

دن‌ژوان بله، مایک. چه خبر؟

مایک خب می‌بینم که همراه داری، امیدوار بودم شاید بتونی بهم کمک کنی، تو یه مورد مشکل شخصی.

دن‌ژوان من الان یه جورایی گرفتارم...

مایک نه، نه، نه، مشکلی نیست، متأسفم که اینجوری پریدم وسط...

دن‌ژوان شاید یه وقت دیگه.

مایک حتماً. هر زمانی. مشکلی نیست.

دن‌ژوان خدافظ! (در *را می‌بندد*) در مورد خودت بهم بگو، اممم ...

سندی خب. اسمم هنوز سندیه. دو: من این دور و بر با هرکسی نمی‌خوابم. امشب عجیبیه.

دن‌ژوان آه ها.

سندی الان دارم یه چیز نسبتاً دردناک رو پشت سر می‌گذارم.

دن‌ژوان متأسفم.

سندی نمی‌خوای بپرسی *چرا* امشب دردناکه؟

دن‌ژوان این نمی‌تونه به دوست‌پسرت ربط داشته باشه...؟

سندی منظورت تاد موشه؟ تاد **مفت‌خوره**؟ چرا باید دردناک این باشه که دوست‌پسر جوندهٔ من تو خواب غلت می‌زنه، دستش رو روی ممه‌هام می‌ذاره و میگه، «*دوباره بخورش، تیفانی*» ـ؟

دن‌ژوان به سلامتی.

سندی چرا باید این دردناک باشه که این کونیا وقتی ما با همیم، هنوز خوابن، با یه

کیمبرلی، یه هدر، یه جوی و خدمتکار چروکیدهٔ من ایملدا؟

دن‌ژوان تو و تاد مدت زیادی با هم بودین؟

سندی پنج هفته.

دن‌ژوان به سلامتی.

سندی می‌دونی چرا اینجوری با احمقا قرار می‌ذارم؟ مادرم منو از نظر احساسی گرسنه گذاشت، واسه همین الان، اگه هر مردی بگه منو دوست داره، خودمو تو بغلش می‌ندازم و لنگام رو باز می‌کنم.

دن‌ژوان دوستت دارم.

سندی جدی می‌گی؟

دن‌ژوان خیلی زیاد. اسکال. (به سلامتی)

سندی یا می‌تونه بابام باشه.

دن‌ژوان اون گرسنه‌ات کرده؟

سندی نه. اون مرده.

دن‌ژوان متأسفم.

سندی شونزده ساله‌ام، من از یه دن‌ژوان دوزاری که از شهر داشت رد می‌شد، حامله شدم... هی. هیچ‌وقت تو ایلیریا نبودی، یا ایلینوی، بودی؟ بگو، بیست و سه سال پیش؟

دن‌ژوان ایلیریا، ایلینوی؟ هوم، نه، صدای زنگ در بود...

سندی امیدوارم که نباشه.

دن‌ژوان چپکی؟

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو ماین کوماندانت؟ (فرماندهٔ من)

دن‌ژوان ایلیریا، ایلینوی، بیست و سه سال پیش...؟

لپورلو در میان قفسه‌های کتاب‌های جلد سیاه چک می‌کند.

لپورلو ایلیریا، ایلینوی، بیست و سه سال پیش...

سندی به پدرم می‌گم حامله‌ام و *بوم*، اون مرده می‌افته. بچهٔ کوچیکم رو تو یه پرورشگاه ول می‌کنم... متأسفم. متأسفم...

دن‌ژوان ببین. چیزهای زیادی هست که باید پشت سر بگذاری. مجبور نیستیم این کارو بکنیم.

لپورلو اِهِم!

دن‌ژوان واقعاً، آره ما این کار رو می‌کنیم.

سندی ایول حق با تو انجامش بدیم. می‌خوام از تاد و اون حرومزاده‌ای که تو من بچه کاشت، انتقام بگیرم و تو سلاح منی، دیک.

دن‌ژوان در واقع دن هستم.

سندی (*دراز کشیده روی کاناپه*) امیدوارم بر این عفونت کپک‌زده غلبه کنم...

دن‌ژوان می‌دونی، یه بار کیتس یک چیز عالی واسه‌ام خوند ـ منظورم اینه اون یه بار یه شعر فوق‌العاده در مورد عشق نوشت...

سندی هی. فکر کردم ما داریم سکس می‌کنیم.

دن‌ژوان بله، بله، بذار با تمام معانیش سکس کنیم.

لپورلو وارد می‌شود و با دن‌ژوان نجوا می‌کند.

لپورلو خونسردیت رو حفظ کن دنی. تو با این یکی خوابیدی.

دن‌ژوان من چی؟

لپورلو اون تو کتاب سیاهه. جلد ۲۴۶. ایلیریا، ایلینوی.

دن‌ژوان اووووووه سندی، متأسفم ازت می‌خوام از اینجا بری.

سندی منظورت چیه، برم؟ رو هوا کردی!

دن‌ژوان واقعیت اینه، من باید برم یه سفر طولانی.

لپورلو عمیق‌ترین معذرت‌خواهی‌ها.

دن‌ژوان شاید بتونیم گاهی واسه قهوه همدیگه رو ببینیم.

سندی حرومزاده!

دن‌ژوان (*او را با لپورلو به سمت در هل می‌دهد*) من شدیداً متأسفم.

سندی اینو باور نمی‌کنم! (*در می‌زنند*) حالا *این* کیه؟ دختر بعدی تو صف بستر گُه گوتیک خودت؟

صدا (*خارج از صحنه*) سندی! سندی؟ تو اونجایی؟

سندی اوه. قشنگه. این تاده.

دن‌ژوان تاد؟

سندی موش!

تاد (*خارج از صحنه*) می‌دونم اونجایی، سندی! بذار بیام تو!

دن‌ژوان باید همین الان بری.

سندی بذار بیاد تو.

دن‌ژوان سندی، تو باید اینجا رو ترک کنی!

سندی خوشحالم که بالاخره اسمم رو یاد گرفتی. گفتم بذار بیاد تو! حرومزاده نشونت می‌دم که می‌تونم یک جفتک بپرونم.

تاد (*خارج از صحنه*) سندی! باز کن!

دن‌ژوان اگه اجازه بدم بیاد تو، اینجا رو ترک می‌کنی؟

سندی گفتم **بذار بیاد تو!**

دن‌ژوان در را باز می‌کند و تاد وارد می شود: چهل و یک ساله با کت و شلوار.

دن‌ژوان سلام، تاد.

سندی موش من.

تاد سندی، با من می‌آی؟

سندی پس منو پیدا کردی.

تاد از اون میخونه چندش تا اینجا دنبالت کردم.

سندی شاید همون جایی که با تیفانی و هدر قرار گذاشتی.

دن‌ژوان می‌تونم یه قدم بردارم بیام تو ـ

تاد حرومزاده! می‌تونم یه چیز بهت بگم؟

دن‌ژوان وقت ندارم.

تاد زندگیم کاملاً بی‌معنی بود تا اینکه با وندی آشنا شدم.

دن‌ژوان سندی.

تاد سندی. زندگی من هنوز بی‌معنیه؛ اما آخرش یکی رو پیدا کردم که مثل خودم به گا رفته است. این پنج هفته بهترین هفته‌های زندگیم بوده! سندی، باهام می‌آی؟

سندی شرمنده، تاد. من فقط با این مرد تو یک منگی جنسی گاییدم. بهش بگو، دیک.

دن‌ژوان من تو یک منگی جنسیم.

سندی چندتا ارگاسم داشتم؟

دن‌ژوان چند بار داشتی؟

سندی شرط می‌بندم امشب صدتا ارگاسم داشتم. که نود و سه مورد بیشتر از چیزیه که تو بهم دادی.

دن‌ژوان شما دو نفر می‌شه اینجا رو ترک کنید، لطفاً؟

سندی الان چه احساسی داری، آقای بکن‌دررو؟

تاد می‌دونی این چیه، نمی‌دونی؟ این خواهرته.

سندی نه، این خواهرم نیست، این پدربزرگته.

تاد پدربزرگم رو نمی‌تونیم وارد این کار کنیم؟

سندی با قاشق سوپ چیکار می‌کرد؟

تاد این همون حادثه‌ایه که تو پنج سالگی سر برادرم اومد. **اوه خدا، اوه خداوندا! داره یادم می‌آد! داره یادم می‌آد!**

دن‌ژوان اگـه شـما دو نفـر می‌خوایـد بمونیـد و یـه جلسـه داشـته باشـید، من بایـد برم بیرون.

تاد بشین، کونی.

دن‌ژوان **تکون بده، تاد!**

تاد (*راه دن‌ژوان را با چترش مسدود می‌کند*) زورم می‌رسه.

دن‌ژوان یک چتر را از جایگاه چترها برمی‌دارد. تاد پیش می‌آید، دن‌ژوان حمله حریف را دفع می‌کند و آنها وارد نبرد می‌شوند. در حالی که می‌جنگند:

سندی اوه مطمئناً. خوبه. جایگزین‌های دودول. این چیزیه که مردها همی‌شه می‌دونن. خُب لازم نیست اینجا بمونم و این بازی عاشقانهٔ رمزنگارانه رو تماشا کنم. اگه منو می‌خوای، کرم من، تو خونه‌ام و ویبراتور رو سرپا می‌کنم، محبت بیشتر از جنرال الکتریکی که تو بهم دادی. (*ناگهان سندی متوقف می‌شود.*) یه دقیقه صبر کنید. **یک دقیقه صبر کنید.** بی‌حرکت! (*دن‌ژوان و تاد یخ می‌زنند.*) این چیه؟

دن‌ژوان این یه جمجمه است.

سندی و اسم تو دیک جکسونه؟

دن‌ژوان دن جانسون.

سندی تاد، خودشه.

تاد این کیه.

سندی این اونه. این پدر بچهٔ منه!

دن‌ژوان من چیم؟

سندی *این مردیه که بابام رو کشت!*

دن‌ژوان من چیم؟!

سندی این دن جانسونه!

دن‌ژوان دیک جانسون، در واقع. جکسون.

سندی و حرومزاده‌ای که از من جوون‌تر به نظر می‌رسه! بکشش، تاد.

تاد چی...

سندی بکشش. جون اون مرد رو بگیر و من واسه همی‌شه مال توام.

تاد الان فقط نمی‌تونم، می‌دونی، بکشمش.

سندی **بکشش! بکشش! بکشش!**

لپورلو دنی، برو!

دن‌ژوان فرار می‌کند و لپورلو در را می‌بندد.

سندی از سر راهم برو کنار.

لپورلو ببین، اینو خیلی شخصی نگیر!

سندی گفتم **از سر راه گمشو کنار**!

سندی در حال تعقیب دن خارج می‌شود.

تاد *سندی! باید حرف بزنیم!*

تاد در تعقیب سندی خارج می‌شود. لپورلو در را می‌بندد.

لپورلو (*به ما*) چهارصد سال پیش این گه، می‌تونی تصور کنی؟ هزاران احساس، ولی کی توجه می‌کنه. بعد عبور از چهار اوه‌ـاوه گنده، زندگی نیمه‌مسطح می‌شه. همه مایه‌تیله‌ات رو از دست دادی. بله، بهار ۱۸۹۶، آقای راکت دانشمند، ثروت خانواده رو تو این اختراع جدید سرمایه‌گذاری می‌کنه که اتومبیل بهش می‌گن. ایدهٔ عالی، خیلی بد که اون *سم برکوویتز اوتو کامپنی* رو خرید. مستقیم رفت تو مستراح. و آلیسون شیرفروش؟ آره، خوبه، کار نکرد، یه چیز دیگه. آلیسون شیرین، شیرفروش پستون‌گنده، پنج بچه و نوزده نوه داشت. تو تابستون ۱۶۵۱ مرد، سیب‌زمینی‌ها رو جلوی در خونه‌اش پوست می‌کند. شصت و هشت ساله (*دن از پنجره وارد می‌شود.*) دن می‌آید.

دن‌ژوان اونا رفتن؟

لپورلو می‌دونی که چطور اونا رو انتخاب کنی، شاهزده من.

دن‌ژوان (*در حال سقوط روی کاناپه*) اوه، خدا...

لپورلو هی، روی من نیافتی بترکی. باید بری سکس کنی...

دن‌ژوان دیگه نه. *دوباره* نه.

لپورلو *آوفگت* (*برخیز*)، رومئو. *آریبا* (*بالا*)!

دن‌ژوان هنوز وقت دارم.

لپورلو امروز ساعت ده واسه یافتن *این* کلوچه زدی بیرون.

دن‌ژوان کارم رو بهم نگو. من دنم، یادته؟

لپورلو می‌خوای بمیری؟

دن‌ژوان بله می‌خوام.

لپورلو نه *نمی‌خوای*. و اون پیرهن رو در بیار، شبیه پیرهن یه سگ بیابونی شدی.

دن‌ژوان یه روز دیگه، یه دُلُرس دیگه... (*او پیراهن را عوض می‌کند و لپورلو او را تمیز می‌کند.*) وضعیت من را ببین و در موردش تأمل کن. من جاودانگی می‌گیرم ـ و هدرش می‌دم، نوشیدنی سرو می‌کنم و با جوراب شلواری کُشتی می‌گیرم. زندگی‌ام رو صرف درآوردن لباس‌هام کردهم. (*او تغییر را تمام کرده است.*) چپکی.

لپورلو گوگولی من؟

دن‌ژوان در این زمانهٔ جهل و تاریکی، کاملاً بی‌جا شدم.

لپورلو در واقع، شما برای سال ۱۵۹۰ بسیار عجیب بودید. صحبت سر اونه، می‌تونم پیشرفت کنم؟ از اونجا که من هنوز سالانه دو دوبلون (سکهٔ طلای اسپانیایی) درمی‌آرم؟

دن‌ژوان عزب بودن خیلی شیرین بود ...

(توضیح: تجرد نذر داوطلبانهٔ پرهیز از رابطهٔ جنسی است. در برخی موارد، این می‌تواند سوگند عدم ازدواج نیز باشد.)

لپورلو می‌خوای دربارهٔ عزب بودن به من بگی؟ کاری کرده زیر پات علف سبز بشه، من از زمان جنگ کریمه هنوز با کسی نبودم! (۱۸۵۵ میلادی)

دن‌ژوان در وهلهٔ اول کسی هستی که منو برانگیختی. «دوست‌دختر بگیر!»

لپورلو منو به‌خاطر همه راست‌کردن‌های مزاحم که داشتی ببخش.

دن‌ژوان من این کارو نمی‌کنم، چون من *دوستش* دارم، کالیبان. سکس سرگرم‌کننده نیست. سکس *شغل* منه. لازم نیست هفت روز تو هفته شق کنی، یه دهه داخل و یه دههٔ خارج.

لپورلو شق‌کردن چیه؟

دن‌ژوان جانی کیتس بیست و پنج سال زندگی کرد و همه اونو واسه همی‌شه به یاد می‌آره. لحظه‌ای که می‌میرم، فراموش می‌شم.

لپورلو هی، هیچ کدوم از اون «لحظه‌ای ـکه می‌میرم» گُه رو نمی‌خوام. *ادامه می‌دیم.*

دن‌ژوان و حالا من پدرم...؟ اگه اون زن راست بگه، من پدرم!

لپورلو گوش کن، بانک اسپرم. روشی که تو مقاربت داشتی، می‌تونی چین رو پرجمعیت کنی.

دن‌ژوان یه دختر دارم و اونو رها کردم...

لپورلو *خدا، نگاه کن، بابا! ساعت نه و نیمه!* (*در می‌زنند*) این بیتس متل لعنتیه اطراف اینجاست.

لپورلو در را باز می‌کند.

مایک چپکی، سلام.

لپورلو چه خبره، مایک؟

مایک خُب در عجب بودم اگه می‌تونستم با دن صحبت کنم.

لپورلو الان مشغول یه دوتا کار جاودانه موندنیم.

مایک اوه مطمئناً. شاید یه وقت دیگه. مشکلی نیست.

لپورلو در را می‌بندد.

لپورلو آماده‌ای، کاندید؟

دن‌ژوان یه لحظه صبر کن. اگه به الویرا برخوردم چی؟

لپورلو می‌خوای *بی‌خیال* ال- ویروس بشی؟ ما گمش کردیم، اوکی؟

دن‌ژوان اگر نکرده باشیم چی؟ اگه اون منو با حربه به سکس مجبور کنه چی؟

لپورلو دو کلمهٔ ساده: *نه کن*. و چرا؟ چون *نمی‌تونی*.

دن‌ژوان اون اینو نمی‌دونه.

لپورلو شخصاً فکر می‌کنم من بردمش تو هپروت.

دن‌ژوان چه معامله‌ای با لوسیفر منعقد کرده؟

لپورلو دنی، به من اعتماد داری؟ الویرا *هیچ‌وقت* و *هرگز* - و نه تو یک میلیون دوره- غیرممکنه اون بتونه ما دوتا نوچه رو ردیابی کنه. (*صدای در زدن. لپورلو در را باز می‌کند.*) بله؟

الویرا، با لباس مبدل، با لباس و روبند توری سکسی و با استفاده از لهجهٔ جنوبی وارد می‌شود.

الویرا آقای مهربون، از اینکه مزاحم شما شدم، و در خونه شما رو کوبیدم معذرت می‌خوام. دنبال آپارتمان نه دابلیو هستم. تو همین طبقه هست؟

دن‌ژوان و لپورلو یک نگاه تبادل می‌کنند.

دن‌ژوان و لپورلو نُه دوبل یو...

دن‌ژوان میل دارین بیاین تو...؟

الویرا ورونیکا اسم کوتاهمه و من آنشانته (این کلمه در فرانسه به معنی از ملاقات شما خوشبختم و در انگلیسی به معنی افسون‌گر است). اما آقایون، نمی‌خوام مزاحم بشم.

دن‌ژوان فقط داشتیم تلویزیون نگاه می‌کردیم.

لپورلو ادای احترامی به چارلز برانسون.

دن‌ژوان از دیدنتون خوشبختم. دن جانسون هستم. و چه اقبالی بهتر از دیدار شما، عزیزم.

الویرا (*رو به تماشاگران، روبندهایش را برمی‌دارد*) در واقع، دوباره منم. دنیا ال – وییرا؟

لپورلو شب خوش، بچه‌ها!

لپورلو خارج می‌شود.

الویرا امیدوارم دوستت رو نترسونده باشم.

دن‌ژوان اوه نه، اون چندتا چیز واسه رسیدگی داشت... به... ببخشید، اما – تا حالا جایی قبلاً دیدمت؟

الویرا تو عمرم هیچ وقت ندیدمت. تا وقتی از اون در رد نشده بودم.

دن‌ژوان باید تصور و تخیلم باشه.

الویرا من اشتباه نمی‌کنم.

دن‌ژوان می‌تونم چیزی بهتون پیشنهاد کنم، خانم ورونیکا...؟

الویرا بلیس (مسرت).

تلفن زنگ می‌خورد و صدای دستگاه بلند می‌شود.

صدای سندی روی دستگاه تلفن سندی‌ام، دیوث! فکر نکن می‌تونی راحت در بری —

دن‌ژوان (*دستگاه را خاموش می‌کند*) سیتی بانک، دوباره؟

الویرا الان یه ذره عجیب بود.

دن‌ژوان زندگی شهری، هاه.

الویرا احتمالاً روان‌پریشن.

تاد از در داخل را نگاه می‌کند.

تاد بسیار خوب، کجاست؟ اگر قایمش کنی، می‌کشمت.

دن‌ژوان اون اینجا نیست، تاد.

تاد می‌تونم تو رو به جرم آدم‌ربایی دستگیر کنم.

دن‌ژوان (*در را می‌بندد*) شب بخیر، تاد!

الویرا حالا کاملاً عجیب شد.

دن‌ژوان باید کار ماه باشه.

الویرا این شهر مطمئناً لبریز از از دست‌پاچلفتی‌هاس.

صدای در زدن دیگر.

دن‌ژوان برو گمشو، تاد!

در باز می‌شود تا مایک آشکار شود.

مایک در واقع، دوباره مایکم. سلام! متأسفم! خداحافظ!

مایک در را می‌بندد.

دن‌ژوان باید از مبل استفاده کنیم؟

الویرا امیدوارم فکر نکنید عاطل و باطلم؛ اما اگه دراز بکشم... چی؟

دن‌ژوان دوشیزه بلیس، چطور ممکنه چنین فکری به سرم بزنه؟

الویرا (*در حالت سکسی دراز می‌کشید*) ولی *تو* دوست داری کجا تنظیمش کنی؟

دن‌ژوان *مطمئنی* ما هرگز همدیگه رو قبلاً ندیدیم؟

الویرا قسم دختر پیشاهنگ. می‌خوای شرط ببندیم؟

دن‌ژوان شاید تو پاریس؟ گذران‌های مشترک اوریل؟ اگه اون عینک رو برداری چی؟

الویرا اوه نه. نمی‌تونم.

دن‌ژوان شاید راحت‌تر باشی.

الویرا اما می‌بینی من به این بیماری بینایی مبتلام. من این رو بردارم، همه چیز به سنگ تبدیل می‌شه. کاری با میله‌ها و مخروط‌ها می‌شه انجام داد؟

دن‌ژوان ورونیکا، می‌تونی یه ثانیه منو ببخشی؟

الویرا واسه یه تیک انفرادی، من که این جوری فکر می‌کنم.

دن‌ژوان و گفتی اسم تو چی بود ـ

الویرا بلیس.

دن‌ژوان (یک کتاب جلد سیاه را از قفسه برمی‌دارد) بلیس. بلیس...

الویرا چیزی که تو باید انجامش بدی، ادامه دادن به حرف زدنه. یه مقدار چرت و پرت عرضه کن. اوه لعنت!

دن‌ژوان مشکلیه؟

الویرا کک افتاد به تنبونم. به اون نردبون نگاه کن! این نایلون‌ها جدید بودن!

دن‌ژوان شاید کاری باشه *بتونم* انجام بدم...؟

الویرا می‌دونم مثه یه شهید به نظر می‌آد؛ ولی این یه تنبون مخصوصاً چسبناکه...

دن‌ژوان من خبرهٔ دیجیتالم.

الویرا اوه، بهم کمک می‌کنی، لوطـفاً؟ (*آنها برای بوسیدن نزدیک‌تر می‌شوند.*) مگه اینکه یه جای دیگه باشه که باید باشی...

دن‌ژوان امشب، دوشیزه بلیس، کاملاً آزادم.

الویرا آزادی کامل. چه نفرین خوشایندی.

دن‌ژوان پس چه کاری می‌تونم انجام بدم؟

الویرا فقط از ته کیف مخملم بیار بیرون.

دن‌ژوان (*عقب می‌کشید*) خیلی خنده‌داره.

الویرا مشکلیه؟

دن‌ژوان ما داریم آهنگین صحبت می‌کنیم. عجیبه.

الویرا شاید این نشونه‌ای باشه از طرف خدا. (*او را به عقب می‌کشاند.*) می‌دونی «بلیس» چه قافیه‌ای داره، مگه نه، دن جانسون...؟

دن‌ژوان تو اهل کجای، ورونیکا؟

الویرا من؟ اهل ویسکانسین.

دن‌ژوان و ما هرگز قبل از امروز همدیگه رو ندیدیم؟

الویرا همه زندگیم رو تو یه مزرعه سپری کردم، چیدن یونجه. نواختن سازدهنی.

دن‌ژوان با این حال شبیه اهالی ویسکانسین نیستی. بیشتر شبیهِ اهالی کنتاکی هستی.

الویرا خب خونوادهٔ من از جنوب میلواکی هستن. از جناح شمالیِ طبقات جنوبی هستن.

دن‌ژوان آه ـ هان.

الویرا (*بادبزنی را باز می‌کند*) اینجا یه جورایی گرم نشده؟

دن‌ژوان خدا لعنتش کنه، الویرا، این غیرانسانیه!

الویرا «الویرا...»؟

دن‌ژوان می‌تونی نقش بازی کردن رو تموم کنی.

الویرا اوه، خیلی خوبه. حالت چطوره؟

دن‌ژوان از اینجا بزن بچاک، الویرا.

الویرا دن‌ژوان، زندگی منو به دریایی از اشک تبدیل کردی.

دن‌ژوان پس بعد چهارصد *سال* بهم می‌گی.

الویرا خُب عاشقتم! این جرمه؟

دن‌ژوان ما *تموم*ش کردیم، ماچاچا (خانوم جوان)! تو سال ۱۵۹۹!

الویرا بله، بیست و هشتم ژوئن، روزی که ما شروع کردیم! اما فرار نمی‌کنم. یه نقشه دارم. تقریباً تو رو دیین بیین فو (شهری در ویتنام) میخ کردم.

دن‌ژوان آه، درسته. تو هتل دژاوو.

الویرا اون، زمان سرخوشی. شامپاین تو کینشازا.

دن‌ژوان چای زیر یه درخت لیمو تو لهاسا.

الویرا رفیع. صدف‌های روی اسکله رو یادته؟

دن‌ژوان الویرا، نمی‌تونم.

الویرا خیلی *خودخواهی*!

دن‌ژوان ساعت داری؟

الویرا می‌تونم دفعت کنم، اگه شاید بدرفتار باشم؟

دن‌ژوان اوکونتخِیغ (به فرانسه؛ برعکس)، مظهر عزت موندی.

الویرا پس چی بیشتر بهت ناخونک می‌زنه، کی این همه بهت ناخونک زده؟

دن‌ژوان نه.

الویرا می‌دونم یه خرده لزجه.

دن‌ژوان من باید برم.

الویرا بی‌خیال، دن‌ژوان. فقط یه سرعتی؟

دن‌ژوان (*در حال بیرون رفتن*) نه! هرگز! خداحافظ!

الویرا دن‌ژوان، اگه باهام بخوابی ـ من می‌میرم. (*دن‌ژوان جلوی در می‌آیستد.*) فقط یه بار منو دوست داشته باش و از دست من خلاص می‌شی.

دن‌ژوان دروغه.

الویرا واقعیتِ سخت و سرد.

دن‌ژوان ساختگی واسه اینکه مکث کنم.

الویرا نه، این تو قرارداده. (*او قرارداد خود را بیرون می‌آورد.*) بند دوم.

دن‌ژوان (*قرارداد را می‌خواند*) من هیچ جواب متقابلی ندارم. مغزم توان نداره.

الویرا خب. توپ تو زمین توئه.

دن‌ژوان و الویرا پس می‌شه گفت.

الویرا حدس می‌زنم تو هم معامله‌ای منعقد کردی.

دن‌ژوان سی. (بله)

الویرا بدون شک برای سکس ابدی. تو آدم بی‌ملاحظه.

دن‌ژوان نمی‌تونم تو رو بفرستم به عذاب ابدی.

الویرا جهنم منو نمی‌ترسونه. واسه قرن‌ها توش بودم. پس دشمن محبوب من، دوست منفورم، عاشق من می‌مونی و منو نمی‌کشی؟ این دادخواست حقیرانهٔ منه. آمین.

دن‌ژوان نمی‌تونم.

الویرا بهم کمک کن، شریک زندگی. بذار کمی استراحت کنم.

دن‌ژوان اما یه دلیل خوب وجود داره.

الویرا نجابت نداری؟ قلب نداری، آقا؟

دن‌ژوان نه. گوش کن ـ

الویرا من یه گوزم کف دست نمی‌گذارم، آقا. بهترین تلاشت رو بکن.

دن‌ژوان الویرا، لطفاً.

الویرا ما یک گروه داریم، ژوان! بسیار خوب، این دیدار نتیجه نداد، حیف. اما کاری نمی‌کنی، عوضی! *باز برمی‌گردم* بکن!

الویرا خارج می‌شود و در را به هم می‌زند.

خاموشی.

پایان پرده اول

پرده دوم

همان صحنه، لحظه‌ای پس از بسته شدن در پشت سر الویرا. دن‌ژوان دقیقاً همان جایی است که ایستاده بود. لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو سریع انجامش دادی، هاه. پس حدس می‌زنم که ما یه روز دیگه‌ام جاودانه باشیم؟

دن‌ژوان الویرا بود.

لپورلو به من کمک کن، خدایا، به من کمک کن، به من کمک کن!

دن‌ژوان اون نمی‌تونه بمیره تا اینکه دوباره باهاش عشق‌بازی نکنی.

لپورلو واوزِر. (اصطلاحی استرالیایی و نیوزیلندی. به شخصی گفته می‌شود که می‌خواهد دیگران را از رفتاری که غیراخلاقی یا گناه محسوب می‌شود، محروم کند.) باشه. امشب وسایل رو جمع می‌کنم، صبح تماس می‌گیریم و شانسمون رو واسه مغولستان امتحان می‌کنیم. گُه توش، نه و ربعه. باید چوب خودتو فرو کنی. موضوع چیه؟

دن‌ژوان می‌تونستم کار شریفی رو انجام بدم و من دست رد زدم به سینه‌اش.

لپورلو خُب مطمئناً این کارو کردی! منظورم **واویلا**. چه کاری می‌تونستی انجام بدی؟

دن‌ژوان نمی‌تونستم باهاش بخوابم.

لپورلو متأسفم، نتونستم بشنوم، سر خودت رو بالا بگیر خره.

دن‌ژوان شاید یه مدتی مطالعه کنم.

لپورلو دی. جی...

دن‌ژوان *(از روی یک کتاب می‌خواند)* «... بسیاری اوقات، نیمی در عشق با مرگ آسوده بوده‌ام...»

لپورلو دنی. دنی. تو! *(رو به تماشاگران)* کسی می‌تونه اینجا بهم کمک کنه؟ از شما خانم‌ها کسی دلش می‌خواد یه کله‌معلقی بزنه؟ این شانس بزرگ شماست. خوابیدن با دن، به همه دوستان خودتون بگید و به معنای واقعی کلمه سپاس بی‌پایان من نثار شما. شما چطور؟ دنی، اینجا یه زن جذاب دارم، اولین زن درست اینجا اون ته. دیدی؟

دن‌ژوان *(نگاهی کوتاه به تماشاگران)* با اون خوابیدم.

لپورلو بلوند تو ردیف ده.

دن‌ژوان با اونم خوابیدم.

لپورلو می‌خوای بیرون بری و یکی رو پیدا کنی؟ خواهش می‌کنم، می‌خوای مقاربت کنی؟

دن‌ژوان نمی‌دونستم تو دو دستی چسبیدی به این دنیا.

لپورلو من عاشق این دنیام.

دن‌ژوان *(کتابش را پرت می‌کند)* خب، *من عاشق این دنیای لعنتی نیستم!*

لپورلو فرصت بهتری بهش بده.

دن‌ژوان چی، بهتر از چهارصد سال؟

لپورلو همی‌شه دوست داشتی یه نام خانوادگی داشته باشی! تو فرهنگ لغت هستی!

دن‌ژوان بله. دن‌ژوان. بزرگ‌ترین کیر در تاریخ. معروف در گایش.

لپورلو مردم بهت حسادت می‌کنن!

دن‌ژوان کبوترها می‌کنن. خوک‌ها می‌کنن. ماهی گلی‌ها می‌کنن. کی به اونا غبطه می‌خوره؟

لپورلو صادقانه بگم، من می‌کنم.

دن‌ژوان لپورلو، ما شاهد گذار بیست نسل از زمین بودم. از دیدن مردن مردم خسته نشدی؟

لپورلو جهنم نه.

دن‌ژوان با یه زن دیگه نمی‌خوابی؟ چرا من باید؟

لپورلو چرا؟ من بهت می‌گم چرا. چون به من *مدیونی*. تو طول چهارصد سال یه بار این حرف رو نزدم؛ اما تو یک تعهد دادی. معامله‌ای که کردی رو دوست نداری؟ خیلی بده. می‌خوای بری جهنم؟ خوبه. اما حق لعنتی واسه اینکه منو همراه خودت کنی نداشتی. تو وهلهٔ اول هیچ حق لعنتی نداشتی. پس یا از قدرت نفوذم تو این معامله استفاده می‌کنی یا یکی رو پیدا می‌کنی که باهاش بخوابی. متأسفم که اینو خیلی صریح گفتم.

دن‌ژوان خیر. نه. حق داری. *متأسفم*.

لپورلو و در مورد این بچه چطور؟ دختر شما؟ (صدای در زدن) *زندگی کن*، دن. اونو ملاقات می‌کنی!

دن‌ژوان اون بچه گم شده.

لپورلو باید جایی باشه. ما پیداش می‌کنیم! (*یک ضربهٔ دیگر به در*) ما وندی ـ سندی – وندی رو شکار می‌کنیم. می‌تونی یه دیدار خانوادگی داشته باشی.

دن‌ژوان اگه اون در حال در زدن و اومدن باشه، به دخترم چی می‌تونم بگم؟

در زدن.

لپورلو می‌گی مثه همه پدرها، اتاق خودت رو تمیز کن! دن، این همه خانوادهٔ توئه!

او در را به روی مایک و زویی باز می‌کند، بیست و سه ساله.

زویی سلام.

لپورلو خب، این لذت‌بخش نیست. بنگر: یک باکرهٔ خوبروی جوان در حال تعظیم به ما!

مایک سلام، دن.

دن‌ژوان «اینها چه کسانی‌اند که برای قربانی می‌آیند؟ ای کشیش اسرارآمیز، به کدام قربانگاه سبز، تو آن گوسالهٔ ماده‌ای که از آسمان‌ها فرود می‌آید را رهبری می‌کنی...»

زویی «جوان خوبرو، به زیر درختان، تو را یارای آن نیست آهنگت ترک بنوازی، خواه نتوان آن درختان را برهنه داشت.»

دن‌ژوان «تا ابد دوستت خواهم داشت ـ»

زویی «ـ و او زیبا است.» جان کیتس. سلام.

مایک چپکی، این دوست دخترمه، زویی.

لپورلو دنی، این دوست دختره مایکه، زویی.

زویی واقعاً متأسفم، ما همین‌جوری اومدیم تو.

دن‌ژوان نه، خواهش می‌کنم. جلوتر بیاید. دن جانسون. از دیدنتون خوشبختم. (*دست او را می‌بوسد*) و کیتس رو می‌شناسی.

زویی اوه، واقعاً در مورد کیتس چیزی نمی‌دونم. واقعاً از هیچ چیزی نمی‌دونم. فقط این شعر رو تو دبیرستان یاد گرفتم و اون کلمه‌ها خیلی زیبان.

دن‌ژوان جانی چیزهای شگفت‌انگیزی می‌نوشت.

زویی اون الان مرده، می‌دونی.

لپورلو دنی چ*ها*رصد سالشه، هه هه هه. اما بی‌خیال، بچه‌ها، بشین! ما اینجا مهمونی گرفته بودیم! و ببین، دن، اونا واسه ما هدیه آوردن!

او شروع به گرفتن یک جعبهٔ بسته‌بندی‌شدهٔ هدیه از زویی می‌کند.

زویی در واقع این هدیه‌ای واسه مایکه. کراواته.

لپورلو (*کنار دن*) این دختره چیزیه، دُندی؟

دن‌ژوان یهویی سوپ عجیبی از عواطف دارم که تو قلبم داره می‌جوشه.

لپورلو بسیار عالی! تمام و کامل!

دن‌ژوان بدون هیچ ردی از مسائل جنسی.

لپورلو عاشق اینم وقتی این‌طوری کنایه‌آمیزی. می‌آی داخل، من سرِخر رو گیج می‌کنم. ـ خُب، آمیگوهای سهل‌الوصول من. چی شما رو به کمد فروتنی ما می‌رسونه؟

زویی حقیقتاً، ما اومدیم بپرسیم باید با هم بخوابیم؟

دن‌ژوان و لپورلو ببخشید؟

مایک زویی، نباید اونو این‌طوری بگی.

زویی *این* سؤال ماست، نه؟ آقای جانسون ـ من و مایک باید با هم بخوابیم؟

لپورلو یا خودت و خدا می‌دونه کی، درسته؟

دن‌ژوان چرا از من می‌پرسی؟

زویی خُب، هر وقت شما رو می‌بینیم یا داری با یه زن قدم می‌زنی، یا اینکه زن دیگری را بیرون می‌کنی. مایک گفت شما در حال ادارهٔ یه عشرتکده‌ای. درست می‌گم مایک؟

مایک حق با توئه، زو.

زویی من گفتم شما فقط یه دن‌ژوان واقعی هستی.

در باز می‌شود و سندی ظاهر می‌شود.

سندی اون مرد یه کرکسه! اون از بدن کسایی تغذیه می‌کنه که خودش ـ

لپورلو در را می‌بندد.

لپورلو نامزد سیاسی.

مایک به هر حال، فردا من و زویی بعد از هفت سال می‌ریم بیرون.

زویی و ما تعهد عشق ابدی رو مثه قرار دوم گذاشتیم.

مایک ولی ما هیچ‌وقت با هم نخوابیدیم.

زویی ما هیچ‌وقت با کسی نخوابیدیم.

مایک به جز خودمون.

زویی منظورم جداگونه. من جای خودم رو دارم و مایک هم جای خودش رو...

لپورلو از پرسش من ناراحت نشید. *هفت سال* و این هرگز مطرح نشد؟

مایک نکردم. یه جوری هرگز مهم به نظر نمی‌رسید.

زویی و کارهای خیلی مهمی واسه انجام‌دادن وجود داره. پیاده‌روی می‌کنیم، و حرف می‌زنیم. در مورد – می‌دونی ـ معنای زندگی. (*جمجمه را بالا می‌گیرد*) چه زیرسیگاری جالبیه.

مایک خیلی جالبه.

زویی به هر حال، این روزها همه به غیر از خودشون با کسی خوابیدن. و گفتم، اون مردی که این پایین تو سالنه، دن جانسونه. درست می‌گم، مایک؟

مایک حق با توئه، زو.

زویی پس چی به سرت می‌زنه؟ سکس؟ یا بدون سکس؟

لپورلو می‌دونی، مایک، یه اسطرلاب خیلی نادر تو اون اتاق اونوری دارم.

مایک اوه واو، یه اسطرلاب؟ اون چیه؟

لپورلو (*مایک را بیرون می‌برد*) شما دوتا رو تنها می‌گذارم.

لپورلو با مایک خارج می‌شود.

زویی من قبلاً هیچ‌وقت یه پیش‌خدمت ندیده بودم.

دن‌ژوان اون کاملاً معمولی نیست.

زویی «اون کاملاً معمولی نیست.» خدایا، آدم کجا یاد می‌گیره این‌جوری حرف بزنه؟

دن‌ژوان تو جهنم.

زویی می‌دونی، بامزه هست. حتی تو رو نمی‌شناسم و بهت اعتماد دارم. تقریباً مثه پدر یا چیز دیگه.

مایک از اتاق لپورلو داخل را نگاه می‌کند.

مایک چی‌کار می‌کنی، زو؟

زویی خوبم. ما داریم در مورد نحوه اعتماد من به دن مثه یه پدر صحبت می کنیم .

مایک اوه. او کیه...

مایک به داخل برمی‌گردد.

زویی پس آقای جانسون، اگه ما با هم بخوابیم، مایک و من بد می‌آریم؟

دن‌ژوان این فقط بیولوژیه، نه؟

زویی آره؟

دن‌ژوان و یکی فقط انقدر زیاد وقت داره.

زویی یکی؟

دن‌ژوان خب، ونیز در حال غرق شدنه و یخ‌های قطبی در حال ذوب شدن.

زویی ولی مایک و من هنوز *خوشحالیم*؟ این همون چیزیه که می‌خوام بدونم.

دن‌ژوان باید خیلی خوشحال‌تر باشی.

زویی شما با آدم‌های زیادی خوابیدین. خوشحالی؟

دن‌ژوان وحشتناک خوشحالم. سعادت‌مند.

زویی شما خیلی خوشحال به نظر نمی‌آید. در واقع شما وحشتناک ناراحت به نظر می‌آی. صحبت از جهنمه، درست مثل این اپرا که اسمش *دن جووانی* هست. تا حالا اسم این اپرای *دن جووانی*، ساختهٔ ماس هارت رو شنیدین؟ دن‌ژوان با همهٔ این زن‌ها می‌خوابه؛ اما در جهنم باز می‌شه و اون تو گودال آتیش می‌افته.

دن‌ژوان این فقط یه افسانه است.

زویی نـه، نـه، نـه، واقعیه. چـون دن‌ژوان بـا اون زن‌ها با عشـق در قلبـش نمی‌خوابه. اگـه بـدون عشـق زندگـی می‌کنـی، روح خـودت رو از دسـت دادی. درسـت می‌گـم، دن؟

دن‌ژوان حق با توئه، زویی.

زویی مادرم یه شب با کسی خوابید و منو حامله شد. مثه اینه خدا بهش گفت، تو این کار رو واسه لذت انجام دادی؛ ولی حالا قسمت مهمش رو بهت نشون می‌دم. اونی که عشقه.

دن‌ژوان پس یتیمی...

زویی ولـی امیـدوارم کـه تـو این زندگـی پـدر و مـادرم رو ملاقـات کنم. مـن و مایک بعضـی وقت‌هـا شـام‌ها می‌رفتیـم غذاخـوری تقدیـر. دوسـت داری کنـار مـا باشـی، دن؟

دن‌ژوان دوست دارم باشم.

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو پس اینجا اوضاع چطوره؟

دن‌ژوان زویی تازه منو به شام دعوت کرده.

لپورلو واقعاً، راستی؟

مایک زویی، فکر می‌کردم قراره خودمون بیرون بریم.

زویی ولی دن داره به ما کمک کنه. درست نیست، مایک؟

مایک آره، ولی ...

زویی حدس می‌زنم بهتره عوضش کنی.

مایک فکر کردم تو این‌طوری می‌خوای.

زویی اما یه مهمون با خودمون داریم، مایک...

زوی و مایک خارج می‌شوند.

لپورلو حالت چطوره، تریستان؟

دن‌ژوان هیچ کاری نکردم.

لپورلو می‌دونم. قراره این کار رو تو رختکن رستوران انجام بدی. *عاشق* اینم.

دن‌ژوان نمی‌خوام برم کاری بکنم.

لپورلو وایسا صبر کن دست نگه دار وادار.

دن‌ژوان این فقط یه دختر نیست.

لپورلو این یه دختره! باهاش بخواب!

دن‌ژوان و اونو فاسد کنم؟

لپورلو دیگه نمی‌تونی کسی رو فاسد کنی! الان همه فاسد شدن!

دن‌ژوان اون نیست. اون درخشانه.

لپورلو تا حالا این جوک در مورد پیچوندن لامپ رو شنیدی؟ چطور یه عالمه از دن‌ها انجامش می‌دن؟

تاد درب منزل ظاهر می‌شود.

تاد امروز قصد دارم بکشمت، جانسون.

دن‌ژوان نمی‌تونی منو بکشی. خدا ـ فظ، تاد!

تاد می‌رود.

لپورلو لطفاً، دن. من همه چیزو واسه زندگی دادم.

دن‌ژوان مثه چی؟

لپورلو مث جوونیم! من هنوز جوونم! نه، نیستم. باشه. مثه کار شگفت‌انگیزم! در مورد چی حرف می‌زنم، من یه بردهٔ تخمیم. مثه شرایط زندگیم! مثه...! مثه...! اوکی، پس دیگه هیچ دلیلی واسه زندگی ندارم. منظورم اینه دلیلی واسه زندگی کردن ندارم؟ یه فرصت دوباره واسه دیدن ناقوس‌های آبی بهم بده. این فرصت رو بهم بده تا بفهمم ناقوس آبی چیه.

دن‌ژوان من باهاش نمی‌خوابم.

لپورلو پس بهتره با یکی دیگه قرار بذاری، و پرونتو (عاجلانه)!

تندر و رعد و برق به همراه ظهور مفیستوفلس.

مفیستو با من *قرار* ملاقات داری ، دن‌ژوان! با این دختر بخواب یا من تو رو در داغ‌ترین سوراخ هادس فروخواهم کرد، درست همون‌جایی کباب می‌ی که دوستش داری، در قعر در میان خانوم‌ها. مثل مشعل حقیقت با حرارت به زبون می‌آید. از قرارداد اطاعت کن ـ یا تاول بزن!

دن‌ژوان تو رو بعداً می‌بینم، شیطان، تو زنگ نیمه‌شب.

مفیستو بله، وقتی می‌آم که تو رو به جهنم ببرم!

دن‌ژوان شرمنده. من یه قرار شام دارم، باید برم.

دن خارج می‌شود.

مفیستو (*به لپورلو*) هو! (*لپورلو غش می‌کند و روی زمین می‌افتد.*) منو ببخش، فانی‌ها! ابلیس منو مجبور به انجام چنین کاری کرد! حق انتخابی نداشتم! من – من – من – من ــ اوه، گندش بزنن. من، این قدرتمند نسبی، باید اقداماتن رو واسه هر متقاضی کوتوله‌ای توضیح بدم؟ دن زدی زیرش، بابت اون دین احضارت می‌کنم. اما استماع کن ـ یه بازدیدکننده. (*سندی با چاقو از پنجره داخل می‌شود.*) سندی با دشنه. آسمان‌ها دفع کنید. جالبه. همراه شوید.

مفیستوفلس ناپدید می‌شود.

سندی بلند شو. گفتم پاشو! جاکش.

لپورلو اوه. سندی...

سندی تشکر بابت اینکه اسم منو یادته.

لپورلو می‌دونی، دن دوست داره باهات صحبت کنه.

سندی بله و منم دوست دارم باهاش صحبت کنم.

لپورلو اون فقط رفته بیرون.

سندی خوبه. بدن بی‌روحت اینجا می‌مونه تا بهش خوشامد بگه.

لپورلو در واقع، بدن بی‌جونم هنوز چند، یه دو ساعتی وقت داره.

سندی بمیر! مرگ! بمیر! بمیر! بمیر!

سندی مرتباً او را خنجر می‌زند و نتیجه‌ای ندارد.

لپورلو سندی.

سندی بمیر، بمیر، بمیر، بمیر، بمیر...(*هنوز تاثیری ندارد*) تو نمردی.

لپورلو اوه، نه.

سندی چرا، چرا، چرا، چرا؟ این تیغهٔ تولیدوئه!

لپورلو از قضا، منم از تولیدوئم. اما همون‌طور که تو ایالت اوهایو می‌گن: تولیدو خیلی دیره.

سندی داستان زندگی من. حتی قبل از شروع، من خردوخاکشیرم.

لپورلو می‌خوای بهم بپیوندی؟

سندی این چیه؟

لپورلو بوربن روی صخره‌ها.

سندی واضح بگو. می‌دونی چرا این کار رو می‌کنم؟

لپورلو اجازه بده حدس بزنم. یه بعد از ظهر آسیب‌زا با پسر عموت بی؟

سندی نه، این منم. من، من، من، من، من! نفرین شدم!

لپورلو بهت می‌گم چه چیز عجیب و غریبیه. داریم ریتمیک حرف می‌زنیم. (*نوشیدنی‌اش را نگه می‌دارد*) خب بع سلامتی، ساندرا. یا الکساندرا؟

سندی در واقع، این آلیسونه.

لپورلو آلیسون...؟ گفتی آلیسون...؟!

سندی نمی‌تونی اسم رو تحمل کنی؟ باعث می‌شه مو به تنت سیخ بشه؟

لپورلو او کونتخیغ! یه چیز دیگه شروع به خم شدن کرده! آلیسون، می‌تونم یه چیز عجیب بپرسم، آدم ناشی سرنا را از سر گشادش می‌زنه؟ می‌خوای انگشتات رو برداری و قلبم رو احساس کنی؟ این...؟

سندی چه سریع می‌زنه. اوه پسر!

لپورلو می‌زنه؟ این بتهوونه! این «سرود شادی» لعنتیه! (اشاره به نمایشنامهٔ سرود شادی شیلر)

سندی واو. لرزش تارها شدیده!

لپورلو پس تحریک دستگاه تناسلیه. بدون توهین. تو چی هستی، ملکهٔ عربی؟

سندی تو چی هستی؟ جواب درمون من؟ و نفوذناپذیر، هم...؟ چه استقامتی. اوه آنیموس من.

لپورلو آنیمای من! می‌دونی، کانال ۳۷ داره فیلم نوآر نشون میده.

سندی می‌تونیم از رو کاناپه ببینیم، یا تو خلوتگاه تو.

لپورلو ملافه‌هام خیلی خوفن. می‌تونی بهم بگی بچپونمشون؟

سندی برعکس. *عاشق*‌شم.

وقتی دن‌ژوان با زویی و مایک وارد می‌شود، سندی و لپورلو به اتاق خواب می‌روند.

زویی از کجا این همه چیزو می‌دونی؟ مثه اینه همه جا بودی و همه کارها رو انجام دادی.

دن‌ژوان خب من چهارصد سال *دارم*.

زویی می‌دونی که من نصفش رو باور کردم؟

دن‌ژوان یه کم شامپاین؟ چی می‌گی، مایک؟

مایک شانه بالا می‌اندازد.

زویی بعضی روزها آرزو می‌کنم بتونم با شیطان معامله کنم. نه، واقعاً. ببین، من واقعاً زندگی خیلی شادی داشتم، فقط چیزی دربارهٔ هیچی نمی‌دونم. شما خیلی بدبخت به نظر می‌رسین؛ اما مطمئناً دربارهٔ چیزهای زیادی می‌دونین. می‌خوام یه مقداری از این خوشبختی رو واسه بعضی چیزها بذارم کنار.

دن‌ژوان نیم کیلوی اونو هم ول نکن. برم شامپاین بیارم.

دن خارج می‌شود.

مایک پس، زویی، می‌خوای بیای پیش من و یک کمی حرف بزنیم؟

زویی من هیچ‌وقت هدیهٔ سالگردمون رو بهت ندادم. سالگردمون مبارک. (*مایک جعبه را از او می‌گیرد.*) بجنب. بازش کن. منظورم اینه می‌دونی کراواته.

مایک تو کی هستی؟

زویی چیه...؟

مایک تو کی هستی؟ اینجا با کی صحبت می‌کنم؟ همیشه این‌طوری بودی و من هرگز متوجه نشده بودم، یا این امشب جدیده؟ یه یارو شعر می‌خونه

و دست شما رو می‌بوسه و یهو شما آدم دیگه‌ای هستی؟ تو کی هستی، کسی که سر میز شام صحبت منو نشنیده؟ یا کسی هستی که فردا روزی هفت سال پیش باهام سوگند عشق ابدی خوردی؟ حدس می‌زنم الان واسه تو کافی نیستم، تو باید با شیطان معامله کنی تا خوشبخت باشی، اینه اون؟ تو زندگیت چیزی هیجان‌انگیزتر از شاد بودن می‌خوای. پس با هرکس دیگه‌ای، مثه دن، همراه باش و برو بیرون.

زویی این حرف‌ها رو نزن، مایک.

مایک نمی‌خوای با من بخوابی، به جاش با اون بخوابی.

زویی نمی‌خوام با اون بخوابم. من هیچ‌وقت بهش فکر هم نکردم.

مایک این دقیقاً اینجا چی میگه؟ (*کاغذی که به هدیه‌اش چسبیده را می‌خواند*) «با عشق از زویی.» عشق. زویی. چطوری این کلمهٔ «عشق» به اینجا رسیده؟ وقتی این کلمه رو می‌نوشتی دروغ می‌گفتی؟

زویی نه.

مایک عشق ابدی، یادته؟

زویی من عاشقتم؛ ولی... شاید بالاخره ما تا این حد ابدی نیستیم.

مایک دو نفر غریبه می‌تونن یاد بگیرن که چطوری همدیگه رو دوست داشته باشن. چطور دو نفری که عاشق همدیگه هستن می‌تونن به غریبه تبدیل بشن؟

زویی نمی‌دونم، مایک. نمی‌دونم امشب واسه‌ام چه اتفاقی افتاده. احساس می‌کنم خیلی متأسفم. من حتی نمی‌دونم چرا.

مایک خب. سالگردمون مبارک. همه چی مبارک. خداحافظ، زو.

مایک کاغذ چسبیده را پاره‌پاره می‌کند و خارج می‌شود. دن‌ژوان با بطری شامپاین وارد می‌شود.

دن‌ژوان کجا داری میری، مایک...؟ مایک کجا رفت؟

زویی بهتره ازم فاصله بگیری. فکر می‌کنم شیطانی.

دن‌ژوان زویی، این چیه؟ دربارهٔ چی داری حرف می‌زنی؟

زویی چطور می‌شه همچین اتفاقی بیافته؟ چه بلایی سر من آوردی؟

دن‌ژوان زویی، قسم می‌خورم.

زویی فکر می‌کنم فقط قلب مایک رو شکستم. امروز صبح همه چی داشتم. خیلی خوشحال بودم. یه جوری همه رو انداختم دور...

لپورلو وارد می‌شود.

لپورلو دنی. گوش کن. یادته دلیلی واسه زندگی نداشتم؟ اوه پسر حالا دلیلی واسه زندگی دارم و اون درست تو اون اتاق‌خوابه.

دن‌ژوان الان نمی‌تونم صحبت کنم.

لپورلو پس شانس آوردی؟

دن‌ژوان متأسفم، لپورلو. امشب داریم می‌میریم.

لپورلو نه، ما امشب *نمی‌میریم*. باید اون کارو انجام بدی و اون رو سریع هم انجام بدی، همین الان تو فقط یه چشم‌انداز داری. اون درست همین جا وایستاده. فقط یه ساعت وقت داری تا ساعت بگه بُنگ و فراموش نکن: تو دنگ هستی.

تاد وارد می‌شود.

تاد دیک جکسون؟

دن‌ژوان دن جانسون.

تاد (*یک هفت‌تیر بیرون می‌آورد*) دعاهات رو بخون.

زویی اوه خدای من...!

دن‌ژوان زویی، پشت سرم بایست.

تاد وقتی به جهنم رسیدی، به اونا بگو تاد موشه تو رو فرستاده. حرومزاده، زندگی منو خراب کردی! (*او اسلحه را شلیک می‌کند؛ اما دن‌ژوان هم‌چنان ایستاده است.*) حرومزاده! زندگی منو خراب کردی! (*او دوباره شلیک می‌کند.*) حرومزاده! زندگی منو خراب کردی! (*او دوباره شلیک می‌کند.*) حرومزاده، تو... باید بمیری...! (*او دوباره شلیک می‌کند.*) **تو باید بمیری!**

تاد خارج می‌شود.

دن‌ژوان زویی...؟

زویی دن...؟

مایک وارد می‌شود.

مایک زویی...

زویی مایک!

لپورلو دن...

زویی دن...

مایک دن...

دن‌ژوان زویی – حالت خوبه؟

زویی هیچ سوراخ گلوله‌ای در کار نیست! هیچ خون و چیز دیگه‌ای در کار نیست !

دن‌ژوان حدس می‌زنم که تیرش خطا رفته.

زویی چطور ممکنه خطا رفته باشه؟ اون درست به سمتت شلیک کرد! تو چی هستی؟

دن‌ژوان من یه هیولام، زویی. بله، یه خون‌آشام. اما مایک نیست. اون از گوشت و خونه و تو رو دوست داره. مگه نه مایک؟

مایک خب مطمئناً، منظورم اینه... آره، من از گوشت و خونم.

سندی وارد می‌شود.

سندی اینجا چه جهنمی به راه افتاده؟

لپورلو عزیز دلم، تو آشناهای حشری نداری که احتمالاً بخوان واسه یه رابطهٔ سریع و توفانی بیان اینجا؟

سندی اوه *این* خوبه. خیلی نازه.

لپورلو نه نه نه نه نه. نه واسه من. واسه اون!

الویرا وارد می‌شود، در همان لباس پرده اول در سویل.

الویرا دن‌ژوان دو تنوریو، برای آخرین بار می‌آیم در خونه‌ات؛ اما سینیور نه واسه یه لطف معهود من.

دن‌ژوان یه بار دیگه از من بخواه و این برای همی‌شه مال توئه.

الویرا قبل از پیوستن به صومعهٔ نجات‌بخش ما، آمدم تا باهات خداحافظی کنم.

دن‌ژوان الویرا، دست نگه‌دار! نه یه قافیهٔ بیشتر!

الویرا من ابدیت رو بابت کفارهٔ جنایتم می‌گذرونم.

دن‌ژوان به من گوش می‌دی، عزیزم؟

الویرا روحم را ترمیم می‌کنم، می‌خوام... (متوقف می‌شود) گفتی «عزیزم»؟

دن‌ژوان آره گفتم.

الویرا این کثافت خیلی مو به تن سیخ‌کنه.

دن‌ژوان زویی، پاسخ سؤالت مثبته. بله، اگه فرد مورد نظر فرد کاملی باشه، باید با هم بخوابید و اگه همون‌طور که می‌گی، این کار رو با عشق تو قلب خودت انجام می‌دی.

زویی من این حرف رو زدم؟

دن‌ژوان این شخص کامل منه. زندگی و نور منه.

الویرا دن‌ژوان، داری شوخی می‌کنی؟

دن‌ژوان نه.

الویرا بیشتر از آینه‌ها و دودهای معمولی؟

دن‌ژوان اسمش رو بذار اعتراف ساعت یازده.

الویرا ذکاوت؟

دن‌ژوان عاشقتم، الویرا.

الویرا اوه گُه!

دن‌ژوان اگه ذره‌ای شک داری، همین‌جا و همین‌حالا تو اون اتاق‌خواب می‌خوابونمش. عاشقتم، الویرا.

الویرا گفتنش به اندازهٔ کافی طول کشید!

دن‌ژوان الویرا، ما درون و برون درهای مسخره‌بازی رو درآوردیم؛ چون که قرارداد من برعکس قرارداد تو بود.

زویی خب، مایک. حالا می‌دونم که ما دیگه تو ایلیریا نیستیم.

دن‌ژوان، سندی و لپورلو (بریده‌بریده *نفس می‌کشند!*)

سندی گفتی...

دن‌ژوان ایلیریا؟

لپورلو ایلیریا؟

سندی ایلیریا؟

زویی ایلیریا، ایلینوی، خونهٔ من. در واقع، پرورشگاه من.

دن‌ژوان، سندی و لپورلو (*نفس‌نفس‌زنان!*)

زویی من چیزی گفتم؟

سندی پس تو یتیمی؟

زویی بله؛ ولی امیدوارم یه روزی تو این زندگی پدر و مادرم رو ببینم.

سندی و چند سالته؟

زویی بیست و سه سالمه.

دن‌ژوان، سندی و لپورلو *(نفس‌نفس‌زنان!)*

سندی می‌دونی پدر و مادرت کیا بودن؟

زویی تنها چیزی که می‌دونم اینه، اسم مادرم وندی بود یا سندی.

دن‌ژوان، سندی و لپورلو *(نفس‌نفس‌زنان!)*

زویی من چیز دیگه‌ای گفتم؟

سندی من وندی‌م!

لپورلو سندی.

سندی سندی.

زویی منظورت...؟

سندی عزیزم!

زویی مامان...؟

یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.

مایک واو. چه دنیای کوچیکی.

لپورلو چه آپارتمان کوچیکیه. بکش کنار، می‌خوای؟

دن‌ژوان خانم‌ها و آقایون، وقت کمه و کارهای زیادی واسه انجام دادن هست. باید امشب تو یه سفر بسیار طولانی ـ با این خانم دور بشم؛ اما اولین و عاشقانه‌ترین، به رختخواب رفتن. پس، زویی، اگه ممکنه تو و مادرت جایی خصوصی به مسائل بپردازید...

زویی می‌تونیم به خونه خودمون بریم، مایک.

مایک گفتی خونه خودمون؟

زویی درست نمی‌گم، مایک؟

مایک خب...

لپورلو مایک، دندون اسب پیشکشی رو نمی‌شمارن.

مایک حق با توئه، زو.

زویی خدا ـ فظ، آقای جانسون. واسه همه چی ممنون.

دن‌ژوان این عمیق‌ترین لذت من بود. (*دست زویی را می‌بوسد، سپس دست مایک را فشار می‌دهد*) خدا ـ فظ، مایک. بی‌ناراحتی، امیدوارم.

مایک خدای من. در مورد چی؟

لپورلو (*کنار دن*) دنی، این بچه‌اته. قرار نیست بهش بگی؟

دن‌ژوان فقط واسه از دست دادن دوبارهٔ اون؟ نه.

زویی می‌آی، مامی؟

سندی چپکی؟ تو هم می‌آی؟

لپورلو آره. اوه، گوش کن، کندوی عسلم. ممکنه یه مدت دیگه برگردی؟ بگو، دوازده و پنج؟ آدیوس، متعال من.

سندی اوغوا (خداحافظ). احساساتی من.

سندی با زویی و مایک خارج می‌شود.

لپورلو پس سندی‌های زمان سرانجام تموم شدند. عاقبت باید اتفاق می‌افتاد.

دن‌ژوان واسه همه چی متشکرم، در تمام سنین و دوران.

لپورلو احتمالاً درخواست ارتقا بیهوده باشه. خب، حدس بزن من به چیزی باحالی تبدیل می‌شم.

لپورلو خارج می‌شود.

دن‌ژوان حالا باید عجله کنیم، عشقم، چون ما فقط زمان کوتاه‌ترین داریم.

الویرا بله، من سبک سریع تو رو یادم می‌آد.

دن‌ژوان این بار، تا مرگ فرابرسه، بیا جا خوش کنیم. انگشت در انگشت، بدن بر بدن...

الویرا سر به سر...

دن‌ژوان سر به سر. فقط یه مکان واسه اون هست، شیرینم.

الویرا منظورت ـ؟

دن‌ژوان تخت‌خواب.

الویرا تخت‌خواب؟

دن‌ژوان و الویرا تخت‌خواب.

به محض ظاهر شدن مفیستوفلس، یک صاعقه.

مفیستو خیلی سریع نیست، خوشگل‌های من. ترفند یا درمان.

دن‌ژوان نمی‌تونی ما رو ببری. ده دقیقه واسه رفتن وقت دارم.

مفیستو آه. ولی گوش کن. دن‌ژوان. (*یک ساعت کلیسا با صدای بلند زنگ می‌زند.*) به نظر می‌رسه ساعت‌های شما یه خرده کندن. نیمه‌شبه.

دن‌ژوان اوه، خوبه. برنده شدی. همی‌شه می‌دونستی چی می‌خوای. کیش و مات.

مفیستو اما این چه کوفتیه، مات. شما دو نفر واقعاً خوب بودین. شورانگیز!

الویرا خوشحالم بامزگیت رو فریب ندادم.

مفیستو عزیز من، این وحشیانه پندآموز بود. عزم تو علیرغم پریشانی. ادب بی‌پایان این آقا. یه امتیاز مثبت. حیف که بعد این نوبت مجازات اونه.

دن‌ژوان از سخاوت شما متشکرم.

مفیستو همی‌شه تحت تأثیر همون چیز قدیمی می‌شم: بهترین کنجکاوی. همینه که با تو قرارداد امضا کردم: دن‌ژوان، یافتن چیزی که می‌فهمی‌دی. مردی که می‌خواست روح خودش رو بفروشه، نه اینکه کام خودش رو شیرین کنه، بلکه در معدن حقیقت جاودانه حفاری کنه، تا مفاهیم زندگی را ژرف‌یابی کنه. من دوران طولانی زندگی کردم و *نمی‌تونم* به حال قبل برش گردونم. فکر می‌کردم با توجه به زمان شاید پیداش کنی.

الویرا (زانو زدن) بله آقا.

مفیستو این چیه؟ زانو زدن برای مرحمت، خانم؟ کمی دادخواهی رقت‌انگیز؟

الویرا برعکس. التماس می‌کنم بابت هلاکت. ولو بدون خونه می‌تونستم برای همی‌شه سرگردون باشم؛ اما عذاب ابدی با این مرد را به جاودانگی تنهایی ترجیح میدم.

مفیستو جناب، چرا بهش دروغ گفتی، فقط برای هلاکت؟

دن‌ژوان چون البته رو تخم چشم من جا داره.

مفیستو واقعاً، دن‌ژوان، چطوره بیاندازمت تو آتش و یخ ابدی؟ می‌تونی این محل رو خراب کنی، واسه اینکه *حسابی* خوب بشی. نجیب‌زاده‌ای در جهنم؟ خیلی خطرناکه، بدون اشتباه و امروز چیکار کردی؟ نور علی نور.

دن‌ژوان امشب به صفر مطلق رسیدم.

مفیستو خودت رو واسه عشق و خویشاوندی قربانی کردی؟ این چیزی نیست که مردم بهش بگن «قهرمان»؟

دن‌ژوان ولی من مرتکب گناهان سنگین‌تری شدم. هدیه‌ای از شکست‌ناپذیری، من زندگی‌ام رو دور انداختم.

مفیستو بله، ولی او را براساس اصول دور انداختی. به ندرت این رفتارهای وحشتناک پسندم می‌افته. و عشق – که همی‌شه برای من یه رمز و راز بوده – حالا به واسطهٔ شما درک می‌کنم... به طرز درونی. دن‌ژوان، چهار قرنه که یاد گرفتم با نگاه کردن از طریق چشم‌های تو. و بابت این، امشب راهی بهشت میشی.

دن‌ژوان پس عذاب ابدی چی می‌شه؟

الویرا گودال آتشین؟

مفیستو آه، اسمش رو بذار یه آزمایش کوچیک.

دن‌ژوان یه *آزمایش*؟ یه خرده شادی‌بخشه.

مفیستو *رستگاری* را به دست آوردی. خیال نمی‌کنی سهله؟ (*قرارداد را پاره می‌کند.*) بنگر. آزادت می‌کنم. در آسایش و راحتی باش.

دن‌ژوان ولی من تنها نیستم... نه، کازانوای بی‌میل من.

مفیستو الویرای بی‌همتا هم آزاده.

دن‌ژوان و لپورلو؟ برای او هم درخواست دارم.

مفیستو بنگر. (*لپورلو، سندی، زویی، مایک و تاد ظاهر می‌شوند.*) لپورلو، فرمان می‌دهم که زندگی طبیعی خودت رو با سندی، همسر غیرطبیعی خوش‌تحلیل شروع کنه. همان‌طور که برای زویی، دختر تابان تو، یه الماس از آب اولین، این جایزه بیشتر زمینیه که برای شما فرزندان، زرق‌وبرق به ارمغان می‌آره، جاودانگی در لباسی متفاوت بهتون اهدا می‌کنه. تاد، اسم توتونیک (زبان قدیمی آلمانی) اون

به معنای «مرگ» هست، تا آخرین نفس بی‌قلبش، بی‌عشق و تنها روی زمین راه میره. دوستان من برخیزید. وقت شما تموم شده و دهید به تلاش باستانی خودتون پایان. پدر آسمان‌ها، خیمهٔ لاجوردی خودت رو بگشا! این دو شاید درون بی‌نهایت حال و حولی کنن! آه عزیزان من، دلم واستون وحشتناک تنگ می‌شه.

الویرا این ممکنه؟

دن‌ژوان ما جهنم نمی‌ریم، پس...!؟

مفیستو بهشت، شاهزادهٔ من. بهشت! کاخ آسمانی! آماده پوشیدن شفق قطبی بشید! بهتون چیزی رو میدم که واسه زندان معامله کردم: شناخت خدا، چشم‌انداز زیبا روی صندلی‌های ردیف اول! و بهترین‌ها رو تقدیم می‌کنم به جانی کیتس. فرشتگان در صفوف و رتبات می‌آیستن، فرشتگان مقرب بر سر دروازه سور می‌نوازند! به شما دوستانم می‌گویم، ارزش صبر کردن داشت.

(آواز بلندتر می‌شود. «پروردگارا، این موجودات مبارک را به زندگی ابدی بپذیر، تا در اعصار و سنین در آسمان در میان فرشتگان تو زندگی کنند! مقدس، مقدس، مقدس! پروردگار خدای میزبانان!»)

Accipe, Domine, hos beatos in vitam aeternam, tecum vivant in caelo cum tuis angelis per saecula saeculorum! Sanctus, sanctus, sanctus! !Dominus Deus Sabaoth

هنگامی که دن‌ژوان و الویرا دست به دست هم می‌دهند و به بهشت منتقل می‌شوند، صدای مفیستوفلس توسط گروه کر پر سروصدا غرق می‌شود. بال‌های سفید از مفیستوفلس جوانه می‌زنند.

پایان نمایشنامه.

David Ives: Don Juan in Chicago
Translation: Massoud Khani

دیوید آیوز متولد یازدهم ژوئن ۱۹۵۰ میلادی، نمایشنامه‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس و رمان‌نویس آمریکایی متولد ایلینویز شیکاگو است. در دانشگاه نورث وسترن و مدرسهٔ درام ییل تحصیل کرده است و شاید بیشتر برای نمایشنامه‌های کمیک تک‌پرده‌اش شناخته می‌شود. نیویورک تایمز در ۱۹۹۷ از او به عنوان «استاد فرم کوتاه» یاد کرد. دن‌ژوان در شیکاگو با انبوه لحظات جذاب، چه در موقعیت‌های کمیک، چه در بازی‌های زبانی است. آیوز، قدرتمند در خلق بازی‌های زبانی، با ترکیب فرم دیالوگ شش هجایی شکسپیر و وام‌گیری از واژگان او، حرف‌هایی در دهان شخصت‌ها می‌گذارد که برای خواننده و شنوندهٔ